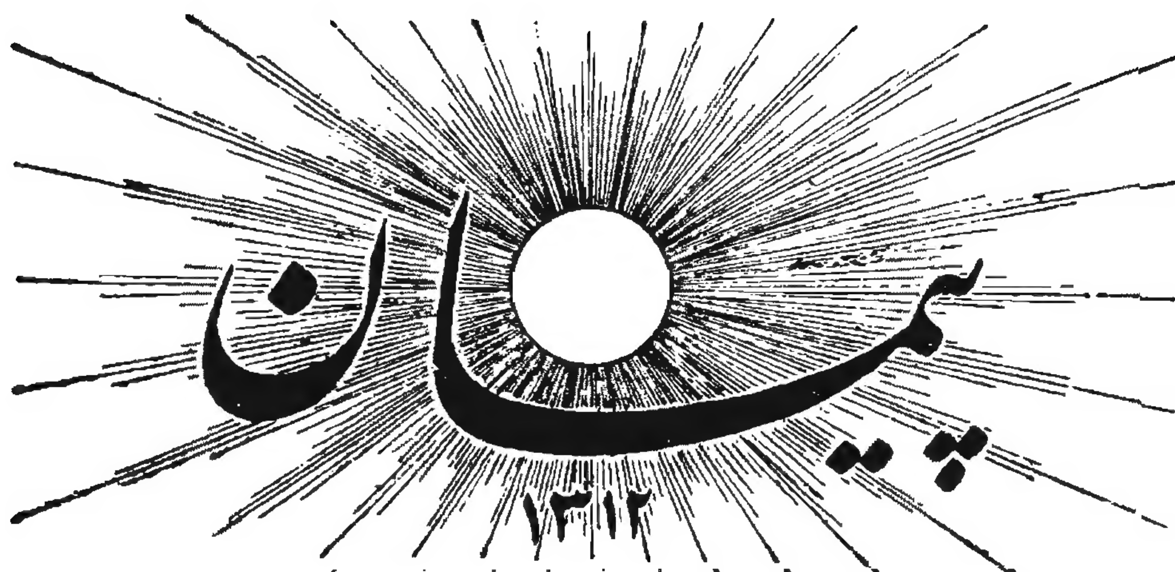

پیمان
پیمان سال دوم
شماره ششم



شماره ششم　　خرداد ۱۳۱۴　　سال دوم

دارنده: کسروی تبریزی

جای اداره: تهران خیابان شاهپور کوچه تاپوچی باشی

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلینگ

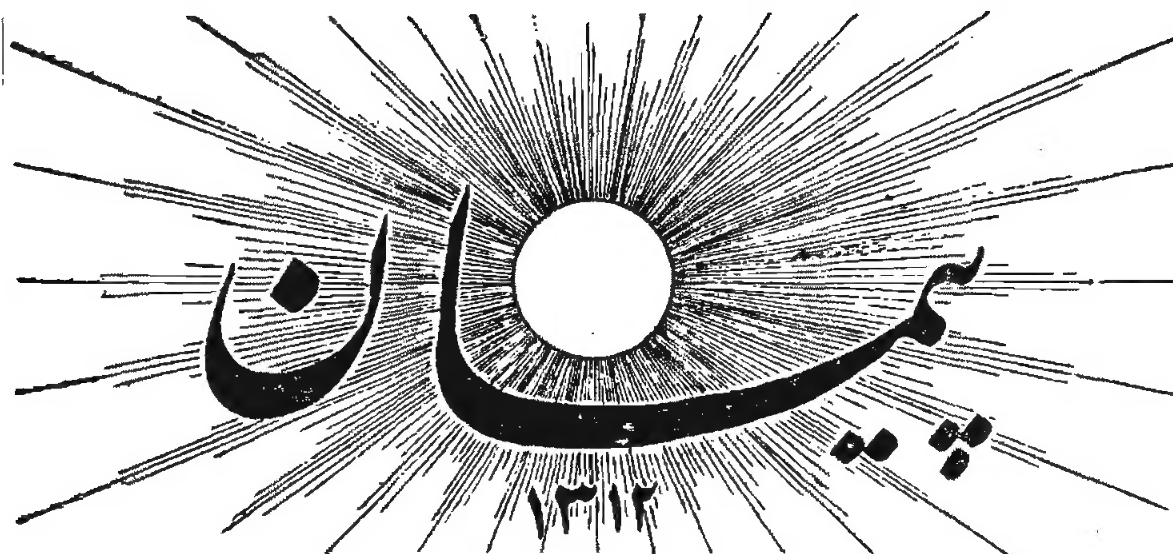
نسخه‌ای (چهار ریال)

در همه جا پیشکی گرفته می‌شود

نمره تلفون ۱۳۹۶

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده



شماره ششم　　خرداد ۱۳۱۴　　سال دوم

چند سخنی از دفتر

گفتارهایی‌را که درشمارهٔ سوم وپنجم درپیرامون روزنامه‌نگاری چاپ نمودیم باعث شده‌که نگارشهای بسیاری دراین زمینه ازخوانندگان پیمان برسد ولی همه آنها درنکوهش یکی دوروزنامه بی‌آبرو میباشد.

ما دردیباچه نگارش خود درشمارهٔ سوم این قیدرا کردیم که‌دراین گفتگوها روی سخن‌باروزنامهای باآبرومیباشد. بعبارت‌دیگر روزنامهای که باید بماند وازاینجهت مامیخواهیم عیب آنها گفته شود تاازآن‌عیب ها پیراسته شوند. ولی روزنامهای رسوایی که هرگز ماندنی نیست و باید هرچه زودتر ازمیان برود چه‌جای خرده‌گیری برآنهاست؟!

مادرزندگانی امروزی نیازمند بروزنامها هستیم که خبرهای‌جهان را بمابرساند وخبرهای مارا بجهان ببرد واعلانهارا نشر کند. چیزی که هست روزنامه باید تنها باین‌کارها بسنده‌کرده بیخود دخالت درکار دین وزندگانی مردم ننماید واگر روزنامه‌ای چنین دخالتی‌را نمود باید

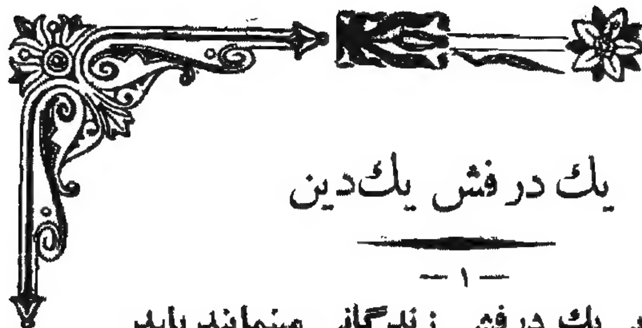
باری راه روشنی را زیرپا داشته‌باشد- منظور ما نیز از آن مقاله همین بود که خوشبختانه بی اثر نمانده . اکنون هم اگر کسانی خرده گیریها باین گونه روزنامها بنمایند درپیمان چاپ می‌توانیم کرد .

ولی روزنامهای بی‌آبرو که باید آنها را « گدایی نامه » نام گذاشت درخور خرده گیری درپیمان نیست . بلکه دربیرون باید کوشید وبنیاد آنرا برانداخت . فلان مرد بیسواد که چندروزی نوکر اداره یك روزنامه بوده وچون ازآنجا بیرون آمده روزنامه نویس شده وداد رسوایی وبی‌سوادی میدهد ـ فلان نادانیکه گفتگو از زنان را مایه کار خود ساخته و یکروز زنان را «عورت» می‌خواند و « ستر عورت » را واجب می‌شمارد وروز دیگر پیکره زنان تردامن اروپا را چاپ کرده بدست این وآن میدهد واز این نادانیها شرم نمیکند چنین کسی چاره کارش بانوشتن نیست بلکه باید کوشید جلوروزنامه‌اش را گرفت . درهرشهری که پای چنین‌روزنامهایی رسیده اگر دوتن مرد باغیرت همت نمایند می‌توانند جلو انتشار آنهارا بگیرند .

مردم درشهرهای دور فریب نام تهران را می‌خورند وچنین می‌پندارند که هرچه ازتهران برخاست ارج وبهایی دارد . بی‌آنکه بدانند درتهران ازاین گونه ناروایيها بیشتر ازهمه‌جا روی میدهد .

کسانی مینویسند : چرا دولت جلوگیری ازاینها نمیکند ؟..

میگوییم : مانظر دولت‌را نمیدانیم . ولی‌بهرحال خود مردم به‌آسانی میتوانند جلوآنهارا بگیرند . ایرانیان مگر تااین اندازه نافهمند که پولهای خودرا درراه این‌رسوایی نامه‌ها خرج نمایند ؟! چون کسی عیب کاررا بازنمیکند ازاینجهه توده فریب میخورند .ولی‌چون‌عیبها باز نموده شد دیگرجایی بفریب خوردن توده‌بازنخواهد ماند . « **پیمان** »



یك درفش یك دین

— ۱ —

مردمی که زیر یك درفش زندگانی مینمایند باید یکدین داشته باشند و بیك آیین زندگی نمایند .

سالها گذشت وحال پراکندگی ایرانیان آتش در دل من افروخت . همیشه آه ها ازدل برآوردم وبارها اشك از دیده بارانیدم وچون جای گفتار نبود لب از سخن فرو بستم . تا کنون که باین گفتار می‌پردازم وپرده ازروی راز مهمی برمیدارم .

أی‌پروردگار تو رازنهان دانی تودانی که‌مرا جزخرسندی توآرزویی نیست وجز پشتیبانی تو تکیه‌گاهی نه . ای پروردگار بر آفریدهٔ ناتوانت ببخشای ومرا در این راه رستگار فرمای ! نام تو بلند باد ای پروردگار جهان .

***

ده قرن گذشت که ایران‌همه سختی کشید همه بدبختی دید . پتیاره ها یکی نرفته دیگری ازپی فرا رسید . گرفتاری ایران دراین ده قرن نه تنها تاراجها و کشتارهایی بود که پیاپی از بیگانگان دید وبارها آتش بیداد در این سرزمین زبانه کشید وخشك و تر همه را بآتش خود سوزانید .

این پتیاره های دلگداز که درتاریخها یاد کرده شده گرفتاری های آشکار ایران بوده . گذشته از اینهایکرشته بدبختی‌هایی گریبان گیر ایران بوده که نه آشکار است ولی زیان آنها بیشتر می‌باشد

واین بدبختی‌هاست که می‌خواهیم پرده ازروی آنها برداریم .

درقرن سوم وچهارم هجری ایران حال بسیار نیکی داشت حالیکه شاید تاآن‌زمان هرگز نیافته بود : انبوه ایرانیان‌خداپرستی‌را پذیرفته ازمهر پرستی وناهید ستایی بیزاری جسته خرد ها بلندی یافته آیین مردمی رواج گرفته - از سوی دیگر ایران جبران گذشته را نموده ودست‌عرب را ازاین سرزمین برتافته بلکه برخلفای عرب چیره گردیده - اگر پاره پیش آمدها نبود ایرانیان تاکنون برسراسر آسیا دست داشتند .

درجهان که چندین‌بار خردها برتری یافته وبرهوسها ونادانیها چیره گردیده یکی از آنها در این قرنهای نخستین اسلام در میان مسلمانان وایرانیان بوده . کسانی تادرتاریخ کاوش نمایند چه‌خواهند دانست که درآن زمانها ایرانیان چه‌حالی را داشته اند ودرخردمندی ودانایی وگردنفرازی‌چه پیشی‌وبیشی یافته بوده‌اند .

شاید کسانی بگویند : اگر حال ایران و اسلام این بوده که می گویید پس‌چگونه پاره ایرانیان ازاسلام بیزاری می‌جویند وازاینکه اسلام برایران چیره گردیده فسوسها میخورند ؟...

می گوییم : کدام ایرانیان ؟ . . اگر ایرانیان‌آنقرنهارامیگویید در آنزمان در ایران چنین کسانی نبودند . تاریخ گواه راست‌گوست که ایرانیان تااسلام را نمی‌شناختند مردانه با او جنگیدند وچون با او برنیامدند باز زبونی ازخود ننمودند ودردشمنی ایستادگی کردند ولی سپس که پی بحقیقت آن‌دین پاك بردند اورا بدلخواه‌پذیرفتند ودرراه آن بجانفشانی برخاستند .

بگواهی تاریخ درنیمه قرن سوم یعقوب لیث ازایران برخاسته چندان نیرومند گردید که دست تازیان را پاك ازایران برتافت بلکه تاواسط پیش رفته خلیفه را دچار صد بیم ساخت . اگرایرانیان اسلام را بدلخواه نپذیرفته هوادار آن نبودند پس‌چرا در اینهنگام ازآن برنگشتند وبایعقوب برخلیفه نشوریدند ؟!

دراین باره سخن بسیار است ومن‌چون درپی موضوع‌دیگری هستم‌به‌آن‌نمی‌پردازم . ولی میپرسم : اگر ایرانیان اسلام نمیپذیرفتند چه میکردند ؟! آیا ازدین زردشت چه دردستها بازمانده بود که به دستاویز آن ازپذیرفتن اسلام سربتابند ؟! آیاسزاوار بود که‌مردمی همچون ایرانیان به‌پای‌بند افسانه های مهر و ناهید از شاهراه خدا شناسی باز مانند ؟! مردمیکه ازحقیقت چشم بپوشند کور دلندوچگونه ایرانیان کوردلی‌را برخودروا می‌شماردند ؟ !

اگر مقصود پرسندگان ایرانیان امروزی است آری دسته‌ای ازبیدردان پس‌ازسیزده قرن ونیم تازه بیاد زردشتی گری افتاده اند . ولی اینان سبکسرانیند که همیشه همچون عروسکهای خیمه‌شب‌بازی باانگشت دیگری جست‌وخیز میکنند وصدای باریکی که از گلوی آنان درمی‌آید خود از گلوی کلفت دیگری میباشد .

اینان ازسالهاست که بچنین نغمه هایی پرداخته اند . ولی من آشکار می گویم که جز از ابزار دست دشمنان ایران نمی‌باشند . اینان اگر سخن ازروی اندیشه می‌رانند ومقصدی‌را دراین میانه‌دنبال مینمایند چرا سخن خودرا آشکار ننویسند ؟! چرا همیشه یکرشته سخنان قاچاقی دراینجا وآنجا بسنده نمایند ؟! من درجای دیگری

روشن خواهم ساخت که این نغمه‌ها در ایران جز یکی از میوه های سیاست اروپاییان نمی‌باشد و کسانیکه ابزار این سیاست شده رخنه در بنیاد ایرانیگری می‌اندازند جز یکمشت مردم نادان و بی‌ارج نیستند .

دوباره می گویم که ایرانیان اسلام‌را بدلخواه پذیرفتند وجز این نبایستی بکنند . هم درسایه این دین پاك آسمانی بود که باندك زمانی خردها بلندی گرفت وهوسها ونادانیها بسیار کم گردید . نیز دو باره می گویم که اگر آنحال دیر می‌پایید امروز ایرانیان دست برسراسر آسیا داشتند .

ولی افسوس که ازهمان زمان درمیانهٔ مسلمانان ناروائیها یا بعبارت بهتر پتیاره‌ها روانمودن گرفت ویکی نرفته دیگری پدیدآمد . ایران نیز از این پتیاره ها بی‌بهره نماند بلکه بهره فزونتر یافت . این بود ازهمان زمان این کشور روی بپستی نهاد وبجایی رسید که هرگز ندیده بود !

نخستین پتیارهٔ باطنیگری را باید شمرد واین اگرچه درقرن های‌دوم وسوم پدیدآمد ولی درقرن چهارم درایران رواج گرفت . باطنیان ازمسلمانی بهره‌ای نداشتند وخود یکمشت دیوانگان سرمستی بیش نبودند . ولی چون زیر پردهٔ مسلمانی کار میکردند بزرگترین گزندرا بمسلمانان رسانیدند . بویژه پس ازآنکه دولت فاطمی در مصر پدیدآمد که این زمان باطنیگری رنگ سیاست بخود گرفت واین جهت دیگری بفزونی پیشرفت آن گردید .

درایران باطنیگری رواج نداشت تاهنگامیکه دیلمیان از کوهستان خود بیرون ریخته بنیاد پادشاهیها گزاردند و خاندانی از آنان بنام

«کنگریان» که دردیلمستان وآذربایجان وزنکان واین پیراموَنها فرمان روایی داشتند بنام سیاست کیش باطنیگری پذیرفتند واین آتش خاندان سوزرا درایران دامن زدند . سپس داستان حسن صباح والموتیان پیش آمد که شرح رسواییهای آنان درتاریخها داده شده . سپس هم سیدمحمدمشعشع باطنیگری را با کیش شیعی بهم درآمیخته آن کیش را پدید آورد که بنام او «مشعشعی» باید خواند .

بهرحال باطنیگری نخستین رخنه درکاخ رستکاری ایرانیان بود و گزندی را برایران رساند که برای شرح آن کتاب جداگانه میباید .

کسانی از آنانکه امروز برخاسته ومیخواهند تاریخ ایران را از روی دلخواه خود تأویل نمایند چنین می گویند که حسن صباح بنام ایرانیگری آن دستکاه را درچید ومقصودش بنیاد یکفرمانروایی بومی ایرانی بود . برنادانی این کسان افسوس باید خورد . حسن صباح و فداییان او یکمشت دیوانگانی بیش نبودند که از کشتن و کشته شدن لذت می بردند . و گرنه آن فداییان که باهزارحیله خودرا بفلان پادشاه یاوزیر رسانیده واورا کشته وخودشان هم کشته می شدند اگر آنان را بجنك رومیان یادیگردشمنان ایران می فرستادند بی شك سر باز می زدند .

درآن زمان که چنگیزخان بماوراء النهر رسیده چهار سال درآن سرزمین قصابی می نمود وصدها هزاربلکه هزارها هزارمردان را سربریده و کودکان را شکم دریده ودختران را دامن عصمت پاره می ساخت درچنین زمانی باطنیان همچنان بکار آدمکشی پرداخته هر کجا شکاری پیدا میکردند اورا ازدست نمیدادند ویکی ازآنان این

غیرت را نکرد که خودرا بچنگیز برساند و با کشتن آن نامرد جان وناموس ملیونها خاندان ایرانی‌را رها گرداند. چنین نامردان پستی چه درخور است که کسی درباره ایشان خوش‌بینی نماید ؟!

این شنیدیست که درآخرها فداییان مزدور آدمکشی بودند بدینسان که کسانی‌ازایشان ازفلان پادشاه یافلان خلیفه پول می گرفتند که بهمان پادشاه را که دشمن اوست بکشند وخودشان نیز کشته شوند . چنین کسانی‌دیوانه بکویی‌هستند . خونخوار بگویی‌هستند: بیغیرت ونامرد بگویی هستند . اینست نمونه‌ای ازمیوه باطنیگری وبیهوده نیست که من آن‌را پتیاره‌نامیده برپیدا شدنش‌درایران فسوسهامیخوریم.

***

پس‌ازباطنیگری بدعت دیگرصوفیگری‌را باید شمرد که آن نیز درقرن‌چهارم‌وپنجم درایران رواج گرفته . من ازصوفیان درجای‌دیگری گفتگو کرده‌ام ودراینجا بچند جمله بسنده می‌نمایم :

صوفیگری‌درآغاز پیدایش‌خود عنوان‌پارسایی وازخودگذشتگی راداشت . ولی کم کم زشتی‌هایی درآن پیدا شده‌کار بآنجا رسیدکه صوفیان بااینکه خودرا ازمسلمانان می‌شمارند درهر چیزراه‌جداگانه می‌پویند .

درخداشناسی اینان‌لاف‌ازرسیدن‌بخدامی زنند و«طامات»میبافند وبااین پندارهای بیخردانه وبیشرمانه دل خودرا خوش ساخته کسانی ازایشان زبان به «سبحانی ما اعظم شانی». باز می کنند واز گدایی خود شرم ننموده باپیغمبران بدعوی همسری برمیخیزند .

درزندگانی‌اینان بیعاری وبیکاری‌را پیشه‌خود میسازند و گدایی

را تلك نميشمارند . بجای نماز ونیاز باخدا که شیوه مسلمانیست اینان پای میکوبند ودست می افشانند .

ستمکر را بد دانستن وداد گر را نیکو شماردن که درسرشت هر آدمی است اینان فرقی میانه ستمکر وداد گر وبد کردار ونیکو کار نمیگزارند وموسی را بافرعون بیکدیده می بینند .

هرسخنی که گفته شود ودیگران ازو معنایی بفهمند اینان به آن معنی خرسند نگردیده ازپیش خود معنی های دیگری میبافند .

دیگران درجوانی عاشق می شوند آنهم برزن زیبای جوانی ولی صوفیان درپنجاه سالگی عاشق مردان پنجاه ساله می شوند وهزارها غزل می سرایند .

یکایك چه بشمارم : صوفیان درهرچیز خودرا ازمسلمانان جدا می گیرند ومسلمانانرا پوست پرست (قشری) نامیده چنین وا مینمایند که آنان بحقایق دیگری پی برده اند وبمغز دین راه یافته اند وبدینسان بردیگران برتری دارند .

آن مسلمانی که بکشت وکار پرداخته ازدسترنج خود نان می خورد وتا بتواند ازدرماندگان وبینوایان دستگیری میکند پوست پرست است ولی این درویشی که دربازار «شیئی لله» می زند ودست بسوی هرمرد ونامرد دراز میدارد مغز پرست میباشد .

آن مردان غیرتمندی که دربرابر دشمن جانبازی میکنند از آن راه بجایی نخواهند رسید . لیکن صوفیان تن آسا که درخانقاه گرد آمده پای میکوبند ودست می افشانند ازاین راه بخدا خواهند پیوست .

اینست پندار صوفیان ورفتار ایشان ! این رفتارها بامسلمانی

چه‌سازش دارد و چه‌علت خردپسندی برای هریکی از آنها میتوان پنداشت ؟!

من ازهمه‌چیز چشم می‌پوشم وتنها می‌پرسم : شما چرا رخت خودرا دیگر گونه‌می‌سازید ؟! برای چه گیس می گزارید ؟! ازبهر چه‌سبیلهای خودرانمی زنید ؟! اینها دیگرچه‌حکمتی‌دارد ؟!.. آیا نه‌اینست که‌شما میخواهید همیشه انگشت نما باشید ؟ ! میخواهید بااین خودنماییها بردیگران برتری فروشید ؟ ! . .

شنیدنیست که‌درقرنهای ششم وهفتم هجری که گویا انبوه‌مردم گیس می گزارده‌اند صوفیان همه سر می‌تراشیده‌اند وسر تراشیدن یکی ازنشانه‌های صوفیگری شمرده می‌شده‌است . ولی سپس که‌سر تراشیدن میان توده رواج گرفته‌این‌زمان صوفیان گیس گزارده‌اند . پس اینان همیشه میخواهندازمردم جداباشند وبرمردم‌برتری‌بفروشند .

***

دراینجاباید موضوعی‌را ازتاریخ ایران شرح‌نمایم‌تاخوانندگان درست بدانند که‌صوفیگری‌وباطنیگری چه‌آتشی‌بایران زده . بدانند که این جوش‌وخروش من ازچه‌راه‌است وبرای‌چه‌اینهمه‌دنباله گیری ازصوفیان وباطنیان دارم .

کسانیکه‌درتاریخ ایران جستجو نمایند خواهنددید که‌درقرنهای سوم وچهارم هجرت درایران غیرت ومردانگی چندان فزون‌بوده که لبریزمی‌شده . درآنهنگام یکی ازسرحدهای جنگی ماوراء النهر ودیگری آسیای کوچك بود-که درآن یکی همیشه بادسته‌های انبوه ترك کشاکش درکار ودراین یکی هرساله باروميان‌جنك برپا می‌شد . سرحد ماوراءالنهر بعهده ایرانیان بود که دلیرانه دربرابر

جنگجویان ترك ایستادگی می‌نمودند وآوازه جانبازی ومردانگی ایشان درهمه‌جا پراکنده بود . بااینهمه ازایران سالیانه بیست هزار وسی هزار بلکه تاصد هزارمجاهد داوطلب گردیده دسته دسته روانه سرحد روم میشدند که درآنجا جنك کنند ودلیریها نمایند . اینست که میگوییم : غیرت ومردانگی درایران لبریز بود .

می توان گفت در آن زمان هر یکتن ایرانی درسایه غیرت ومردانگی ده تن بشمار می‌رفت .

استخری که‌یکی ازجهانگردان‌وجغرافی‌نگاران قرن چهارم‌است تکه هایی درباره مردم ماوراء النهر نگاشته‌که باید ترجمه نمود و درتاریخ ایران بازنوشت . میگوید :« درسراسرجهان اسلام‌سرحدی سخت‌ترازآن ترکان‌نیست ومسلمانان دربرابرآنان ایستادگی‌دارند و سراسر ماوراء النهر میدان جنك‌بشمار میرود . میگوید : ازماوراء النهر سیصدهزارسواره وپیاده برمیخیزد بی‌آنکه‌تفاوتی درکارزندگانی مردم پیدا شود . میگوید : « شنیدم‌درچاچ (۱) وفرغانه چندان‌برك وساز جنگی هست که بگفتن نیاید ودرهیچ سرحدی مانندهٔ‌آن پیدا نشود . چنانکه هرمردی از رعیت ازصد تاپانصد اسب برای جنك نگاه می‌دارد » .

می گوید . غلامی ازآن‌اسماعیل‌سامانی بایکدسته سپاه ازآقای خودرو گردان گردیده روانه بغداد شد . درماوراء‌النهر ازرفتن او تفاوتی نمایان نگردید ولی دربغداد آمدن‌او اثربی‌اندازه نمود ودردربار خلیفه هرگز سپاهی مانند آن‌ها نبود .

---

(۱) همانجاست که امروز تاشکند نامیده میشود .

ابن مسکویه داستانی آورده که درسال ۳۵۵ بیست واند هزار تن غازی ازخراسان برخاسته باهنگ سرحدروم روانه گردیده بودند وچون بری رسیدند ازرکن الدوله درخواستهایی نمودند ازجمله اینکه بیت المال را بایشان واگزاردوچون رکن الدوله این نپذیرفت غازیان بجنگ ایستادند وسه روز دردرون شهر بارکن الدوله جنگیدند . اززبان ابن‌عمید وزیر رکن‌الدوله چنین می آورد: « ندیدم گروهی دلیرتر ازاینان وکار آنان‌را ناانجام‌نگزاشت مگراینکه سردستگان بیشمار داشتند واینان بایکدیگر دشمنی مینمودند »

اینست نمونه‌هایی ازغیرت وگردنفرازی‌ایرانیان‌درقرن‌چهارم ولی اگر دوقرن جلوتر آمده بقرن ششم برسیم کمتر نشانی ازاین گردنفرازیها خواهیم یافت . دراین قرن وقرنهای پس ازآن تاریخ ایران سراسر ننگین‌است .

دراین دوقرن‌تغییرمهمی درتاریخ‌ایران رویداده‌وایرانیان پس ازآن پیشرفتی که داشتند بیدترین حالی دچار گردیده‌اند .

درقرن ششم دشمن نوینی برای ایران درغرب پدید آمد . گرجیان که مردم اندگی در کوهستان‌قفقاز بوده وقرنها زیردست ایران بسرداده بودند این زمان درسایه‌همدستی باارمنیان وابخازیان گروه انبوهی گردیده ودر سایه پشتیبانی دولت روم نیروی فراوان یافته و بکینه مسیحیگری ومسلمانی باایران بجنگ وستیز برخاسته پیاپی بشهرهای‌آران وآذربایجان می‌تاختند وآتش تاراج وکشتاررا زبانه زن می‌ساختند . درآخرهای آن قرن‌کار چیرگی اینان بانجا رسید که تامرند تاراج نمودند ودر اردبیل کشتار گرده دسته‌ای از

مسلمانان‌را بیك خانه‌ای انباشته آتش زدند ودرمسجد آدینه‌را کنده به‌تفلیس بردند .

درچنین‌حالی فریادآذربایجان بلندبود وببغداد وعراق‌وهمه‌جا فرستاده می‌فرستادند . ولی کومردی که بفریادشان برسد ! ؟ ..

پس ازآن نوبت پتیارهٔ مغول رسید . پتیاره‌ای که تا جهانست فراموش نخواهد گردید . دراین داستان شوم بود که ماوراء النهر آن سرزمین دلیران چهارسال لگدمال‌مغولان بودوهزاران‌زبونی دید . مرا مجال سرودن آنداستان‌نیست وهمین‌بس که بگفته‌جوینی‌دریکی ازشهرها چون‌مردان‌را برای کشتن بمغولان‌بخش نمودند بهرکشنده بیست وچهار کشته سهم رسید .

به‌بینید چگونه غیرت‌ومردانگی ازمیان برخاسته‌بود که‌مردانی شکافتن شکمهای کودکان ودریدن پردهٔ دختران‌را باچشم خوددیده دستی بلند نمیکردند باآنکه یقین میدانستند که پس‌ازساعتی آنان‌نیز کشته خواهند بود !

این‌چه‌سست نهادی‌است که کسانی دشمن خونخواررا درپشت دیوار خودیابند وهرگز تکانی‌بخود ندهند وآمادهٔ جلوگیری‌نشوند؟! درآن چهار سال که چنگیز درماوراالنهر نشست وبکشتن وکندن و سوختن پرداخت اگردرخراسان ودیگر گوشه های ایران غیرتمندانی برخاسته هریکی دسته‌ای را پشت‌سرخود می‌انداختند ومردانه‌جانبازی می‌پرداختند چگونه مغولان ازجیحون بدینسو پامی گزاردند ؟! .

این آتش‌خانمانسوزرا درایران محمد خوارزمشاه برافروخت وگناه‌بیشتر ازآن گردن شکسته می‌باشد . ولی‌خود ایرانیان نیزاین

زمان ایرانیان دوقرن پیش نبودند وازغیرت ومردانگی قرنهای سوم وچهارم هرگز نشانی پدیدار نبود .

این خود بس شگفت می‌نماید که مردمی دردوقرن از آن بلندی باین پستی بیایند وپس ازآنهمه سربلندی و گردنفرازی بدینسان زبون وخوار گردند .

ولی شگفتی ندارد . خدا آدمیان را که آفریده «خرد»را راهنمای آنان ساخته . مردمیکه خردرا لگدمال می‌سازند و همگی راه نادانی می‌پویند چه‌شگفت که‌بدینسان‌درافتند وبدینسان سزای نادانی‌های‌خود را دریابند ؟! پس‌ازقرن چهارم نادانیهای بی‌شماری درایران رواج گرفت وچون کسی درجلو نایستاد روز بروز بیشتر گردید وریشه غیرت ومردانگی و گردنفرازی‌را ازاین کشور برانداخت .

این نادانیها دو یاسه‌تا نیست ولی‌چنانکه گفتیم بزرگترین‌آنها باطنیگری وپس از آن صوفیگری است . باطنیگری باد سموم را میماند و بدانسان که چون بادسموم بباغی‌وزید همه گلها ودرختها وسبزه‌هارا خشك وسیاه می گرداند وریشه های‌آنها را ازکار میاندازد ویکباغی خرم ودلزدای را دراندك زمانی بیابان خشك ودلگدازی می گرداندباطنیگری‌نیزچون دردلی جا گرفت ریشه غیرت‌ومردانگی ومردمی‌وخردمندی‌را می‌سوزاند ودیوانگی ونادانی‌وبیباکی‌راجانشین آنها می گرداند .

آن نادانی که در ایران نشسته درراه پیشرفت سیاست دولت فاطمی درمصرجانبازی کند آن‌فرومایه‌ای که فلان وبهمان‌راخدای جهان باور نماید آن کج‌نهادی که‌برای هرسخنی وهرچیزی‌معنای

دیگری (جز ازآنکه همه مردم می‌فهمند) پندارد چنین کسی ازخرد وغیرت وآدمیگری پاك بی‌بهره است وازو جز پستی ودیوانگی چشم نتوان داشت .

اما صوفیان دربارهٔ آنان این بس که درهر کاری خودرا از مردم جدا میگرفتند وبانیك وبد توده‌کار نداشتند . این بس که‌باتن درست وگردن کلفت پی‌روزی نرفته‌برای نان‌شکم خود چشم بدست این وآن میدوختند. این‌بس که‌ستمگر وستمدیده‌هردورا بایك‌دیده‌می دیدند . از چنین کسانی چگونه میتوان امید غیرت ومردانگی وجانبازی داشت ؟.

آنکه چنگیز خان شکمهای کودکان را میدرید وسرهای جوانان‌را میبرید وپرده زنان‌را پاره میکرد همه اینها در نظرعامیان قشری بود . صوفی عارف آن‌را بادیده دیگرمیدید وهمانا «بیرنگی اسیر رنك شده وموسی بافرعون درجنك شده بود » .

صوفی یکعمر ریاضت کشیده تازه باین نتیجه رسیده که « چنگیز » را «خدا» شناسد وازخدا جدایش نداند . باچنین‌حالی چگونه او تکانی بخورد واز دیدن وشنیدن آن نامردیها و نابکاریها بجوش وجنبش برخیزد !؟ .

آنکه درقرن‌های سوم‌وچهارم‌ایرانیان برای‌جانبازی ازخراسان باسیای کوچك میشتافتند وتنها ازیك ماوراء النهر سیصد هزارسپاهی برمیخاست اینها نتیجه آن آتش غیرت ومردانگی بود که اسلام دردلها افروخته بود ولی این زمان آن‌آتش فرو نشسته بلکه‌خاموش گردیده بود . باطنیان مردم‌را ازمسلمانی دلسرد ساخته وصوفیان

چشمه صاف آن دین آسمانی را گِل آلود گردانیده بودند .

کسانی خواهند گفت مگر همه ایرانیان باطنی یا صوفی گردیده بودند ؟ .. میگوییم : نه ! باطنیان و صوفیان جز دسته‌های اندکی نبودند . ولی اندیشه‌های صوفیانه جهانگیر شده انبوه ایرانیان خواه‌ناخواه زبون آن اندیشه‌ها گردیده بودند .

این همیشه هست که چون بدعتی پدید آمد و غیرتمندانی بجلوگیری از آن برنخاستند اگرچه آن بدعت را جز گروه اندکی نپذیرند دیگران نیز بی‌بهره از آن نمی‌مانند .

جوینی داستانی مینویسد که چون چنگیز خان بشهر بخارا درآمد و بمسجد آدینه رسیده بر منبر نشست ومغولان اسبهارا بحیاط مسجد آوردند تا در آنجا کاه وجو دهند وقرآنهارا زیر پا ریخته صندوقچه‌های آنهارا آخور ساختند وعلمارا بپاسبانی اسبها بر گماردند «در این حالت امیر امام جلال الدین علی ابن الحسن الرندی که مقدم ومقتدای سادات ماوراء النهر ودرزهد وورع مشار الیه روی بامام عالم رکن الدین امامزاده ... آورد و گفت مولانا چه حالتست؟ این که می بینم به بیداریست یارب بخواب . مولانا امام زاده گفت خاموش باش باد بی نیازی خداوندست که می وزد سامان سخن گفتن نیست ... »

این داستان گواه درستی بر گفته ماست . زیرا رکن الدین امامزاده چنانکه از نامش پیداست صوفی نبوده . ولی سخنش صوفیانه است . این شیوه صوفیانست که برای هر پیش آمدی عذری میتراشند و هرگز تن زیر بار سختی نمیدهند . مسلمانی ازچنین سخن بیزاراست . یك مسلمان این نمی تواند که دشمن خونخوار را بدرون شهر راه داده زنان ودختران را

زبون دست او گرداند . یك مسلمانی جان‌می بازد وچنان ناروایی‌را برنمیتابد . مگر زندگــی چهارجی دارد که آدمی ازبهر آن تاب بهرناروایی بیاورد ؟ !

زنان و کودکان‌را بارنگهای پریده دیدن ودل بجانبازی‌نهادن و«باد بینیازی‌خدامیوزد» گـفتن تنگی‌است که مسلمانی‌ازآن بیزار است !

سخن کوتاه میکنم ودوباره می گویم : ازجهت‌هاییکه ایران‌را زبون مغول ساخت یکی باطنیگری ودیگر صوفیگری بوده .

(**کسروی**)

✻گیتی ازمغز پوچ ویرانست✻

ای فرومایــگان شهرت جو	که همه دیده‌تان‌بی‌نان است
ای‌سبك مغزهای تیره درون	کز شماها خرد هراسان است
ایکه از آز خود پرستی تان	بربکیوان زجانتان افغان است
ای گروهیکه دین بنزد شما	خوار وبی ارج وعارانسان‌است
پوچ مغزید‌وخود بجان همه	گیتی ازمغز پوچ ویران است
گر تو مردی ره نوین‌آور	که وطن‌را نیازی‌آن‌سان‌است
یاسخن نیك گو و یا بشنو	که برون‌زین‌دودسته‌حیوان‌است
باخرد گفت خویشتن‌میسنج	که‌خرد بهرهرچه‌میزان‌است
پندبپذیر وهم چو کره مرم	که بپذیرای پند ذی‌شان‌است
ازره خوی اهل غرب مرو	بس‌دراین راه تیر پران‌است
سپری مــی نمایمت بر گیر	زان‌سپس کاربرتو آسان‌است
آن‌سپر نزد من‌تهی ز گزاف	نامــه ماهوار (پیمان)است

ملایر - **ابوتراب هدائی**

ازخوانندگان پیمان

زیر این عنوان تکه هایی‌را که ازخوانندکان پیمان میرسد چاپ میکنیم

دوسه روز پیش ازجائی میگذشتم دونفر ازشاگردان دبیرستان تدین‌را که یکی‌تقریباً دوازده ساله ودیگری شاید بسن شانزده میرسید دیدم . دوازده‌ساله جزوه‌ای ازاشعارایرج(که‌ندانستم جزوه هفتم بود یاعارفنامه) دردست داشت وبرای رفیق بزرگتر ازخودش میخواند من هنگامی نزدیك شدم که این بیت‌را میخواند . . . . . .

راستی ازنوشتن‌وتکرار نمودن آن دوباره دراینجا شرم میکنم پس ازخواندن آن علاوه نمود (ببخشید میخواهم گفته‌خودآن‌طفل را بنویسم) : این پدر سوخته چون بچه‌باز بود تمام اشعار و گفته هایش درهمین زمینه است .

خدا میداند ازدیدن این وضع بچه‌حالی افتادم ودلم باین طفل وامثال‌اوکه غیر ازنفهمی و اقتضای عالم کودکی گناهی ندارند چه اندازه سوخت . آری گناه درآن‌مرد خدانشناس وفرومایه است که برای خاطر پول وپر کردن سر کیسه خود آنهارا گرد آورده ودر جزوه های کوچکی که خواسته‌است بقیمت ارزانی تمام شده‌وخرید آن درخور توانائی هر کس حتی‌اطفال خردسال‌نیز باشد بایك‌آب وتاب چاپ نموده است .

نامرد خجالت نکشیده روی جلد آنها هم نوشته است :

(گرچه خریدار ندارد سخن گرمی بازار ندارد سخن)

دلسوزی تماشا کنید مرد که مزخرف این‌ذنب لایغفررا نموده

بس نیست آرزو داشته است که همه مردم بادیدن این چرندها بی‌دریغ مطابق دلخواه او پول ریخته ودودستی آنهارا بآغوش بکشند زهی نادانی ونابخردی که‌این مزخرفات‌را شعر گفت . زهی سیه‌روزی وبدبختی ملتی که آنهارا بعنوان شاهکار ادبی ضبط نماید .

ملاحظه نمائید خواندن وشنیدن این اشعار بیشرمانه که‌اعمال قبیحه‌وننگ‌آوری‌را که انسان ازبردن نام‌آنها شرم میکند مجسم‌نموده ولابد هرخواننده وشنونده را تهییج مینماید درنوباوگان واطفال خرد سال چه تأثیری نموده واگر ازطفولیت گوششان باینها آشنا شده و از اول بااین قبیل اشعار چشم و گوششان باز گردد که البته آنهمه کارهای ننگین ازنظرآنها نخواهدرفت ـ سرانجام چه‌نتیجه بارخواهد آورد ؟ گمان میکنید صدی ده آنهامیتوانند جلو نفس‌را کشیده ودر اثر خواندن آنها که شهوت تحریك خواهدشد دامن‌عصمت‌خودرا لکه دار ننماید ؟ پس دراین‌صورت گوینده و گردآورنده وچاپ کننده وفروشنده آن سزاوار نفرین نیست ؟

باری بی‌اختیار جلو رفته و با مهربانی زیاد گفتم : عزیزم تو محصلی ودرپی تحصیل علم هستی وخودت بایدبدانی که ازخواندن این‌مزخرفات غیر از بداخلاقی وبی‌شرمی نتیجه حاصل نمیشودحیف نیست که باخواندن آنهاعمر گرانبهای خودرا هدردهی ؟ خدایدرش را بیامرزد که مثل بعضی‌ها دربرابر این‌نصیحت دوستانه من‌برخاش ننموده با کمال ادب جواب داد : چشم آقا اطاعت میکنم .

اینجاست که باید نوشته های آقای کسروی‌را که درباره شعر

وشاعری درپیمان مینویسد گردن نهاده تمامی این قبیل مجموعه ها را گرد آورده وآتش زده وسوزاند . ولی این را باید گفت که دراین قسمت تنها سوزاندن آنها کافی نبوده باید وزارت جلیله معارف نیز باین موضوع مواظبت ودقت کامل نموده بهیچوجه اجازه بچاپ ونشر آنها ندهد وباین وسیله اخلاق عموم مردم مخصوصاً شاگردان مدارس را بیمه نماید وهمه کس را هم وظیفه فرضی است که برای ازبین بردن آنها ازهیچگونه اقدامی فرو گذاری ننمایند تا بلکه بتوانیم این لکه ننگین را ازدامن ایران وایرانیان پاك کرد . تبریز - **واعظپور**

پیمان : آفرین برجوان پاکدل ! حلالت باد نام ایرانی ! آری امروز برهر ایرانی غیرتمند است که دربرابر این سیاهکاریها خاموشی نگزیند ونکوهش وسخت گیری دریغ نسازد . امروز چاره گفتن است وداد زدن ولی بزودی خواهد رسید روزیکه توده غیرتمند ایران جنبشی کرده همه این کتابها و نوشته های سیاه را بآتش بسوزانند ویك لکه ننگی را ازدامن شرافت ایران سترده دارند . ایرج پست نابکار بجای خود هزارها شاعر ومؤلف فدای یك نام نیك ایران باد !

مگر قافیه بافتن و سخن بقالب زدن چه ارجی دارد که از رهگذر آن اینهمه بدنامی‌ها وناروائیهارا برتابیم ؟! اگر این شعرها و کتابها نباشد چه از ایران خواهد کاست ؟!

آن بی‌آزرمیکه دم ازساده بازی زده ازسك کمتر است بلکه همچون سك هار خونش را باید ریخت نه اینکه بی‌آزرمی های اورا کتابی ساخت و بدست بچگان ساده دل بیگناه داد ! ما امیدواریم درسایه این جنبش غیرتمندانه که آغاز شده واثر آن پیداست بزودی چاره این سیاهکاریها خواهد شد .

درپیرامون شعر وصوفیگری

یکی ازرفقا که درچند ماه پیش مرا باپیمان آشنا میساخت درضمن تشویق میگفت پیمان چشم وگوش آدم را باز میکند . من حالا اعتراف میکنم که بیان آن‌رفیق ما کاملا بجا بوده وخود من دراین چندماه که پیمان را قرائت میکنم دراغلب موضوع ها تغییر نظر پیداکرده ام وچون انصاف میدهم که هرکسی باید شهادت خودرا در این زمینه‌ها کتمان ننماید اینست که باین شرح مبادرت میکنم :

من ازکسانی بودم دیوان خواجه حافظ را بسیارخوانده همیشه ازتکراراشعار او لذت می‌بردم . اگر درمجلسی مذاکره ازخواجه بمیان می‌آمد دخالت کرده باظهار عقیده میپرداختم . ازاینجهت مقاله‌ای که آقای فخرالتجارکرماشاهی نوشته ودرشماره پنجم درج شده سپس هم ازطرف خود پیمان چنین عبارتی (آن شعرای خراباتی معروف که امروز شعرهای ایشان بدهانها افتاده اگر خودشان زنده بودند و ما از ایشان پرسش مینمودیم درمعنی شعرهای خود درمی‌ماندند . .) قیدگردیده سخت بر من ناگوار افتاد زیرا دانستم مقصود خواجه حافظ میباشد پیش خودگفتم پیمان در این باره راه بی‌انصافی پیش‌گرفته زیرا خواجه اگرهم اشعار او مخالف عقیده غالب اشخاص است بهرحال معانی عالیه را دربر دارد .

قضارا همان‌شب ازروی عادتیکه در موقع خواب بخواندن کتاب دارم دیوان خواجه را برداشتم وچون بازکردم ازشما چه پنهان که هرچه خواندم نه فقط لذتی نیافتم اساساً دیدم منظره‌کتاب تغییر یافته و جلوه‌ای که همیشه اشعارش داشت این زمان ندارد . غزلی‌را که شروع بخواندن کرده بودم چندین بار که قرائت نمودم هردفعه بیمعناتر ازسابق درآمد . دراینجا بفکر فرو رفته چنین دریافتم که همانطور که شخص دربیابان اگر سنگی‌را ازدور مشاهده نمود وآنرا آدم تصورکرد چه بسا که بقوه وهم برای او چشم وگوش ودهان نیز تصور مینماید مانیز درسایه حسن عقیده یکرشته معانی‌را برای این اشعار توهم میکنیم که خود آنها ندارد .

این عبارت که آقای‌کسروی غالباً بکار میبرد (خردها پستی پذیرفته) شاید تابحال مفاد آنرا درنیافته بودم ولی اکنون‌گواهی میدهم که عقل من تاکنون‌مقهور وهم بوده . سبحان الله انسان تاچه‌اندازه ضعیف است وتاچه‌اندازه میتواند دستخوش

اوهام وخیالات باشد .

هنوز گاهی تردید پیدا میکنم که آیا اشعار خواجه بنحویکه الان درنظر من جلوه نموده بیمعنی است یااینکه من در تحت تأثیر مقالات پیمان بچنان تخیلی راه یافته‌ام ازطرفی‌هم شهرت خواجه حافظ وعزتی‌که نزد خودی وبیگانه دارد مرا مانع از آنست که بصراحت اظهار عقیده نمایم . ازاین جهت میخواهم غزلی‌راکه موردبحث است دراینجا نقل‌کرده یکایك ایرادهای خودرا ذکرکنم تامگرکسانی ازخوانندگان‌دستی بجانب‌من دراز نموده ازاین حیرت وتردد بیرونم بیاورد بهرحال ازخوانندگان‌خواهشمندم بلاتامل زبان بطعن و بدگویی نگارنده باز نکنند . این مباحث بالاخره باید مطرح گردیده تکلیف معلوم شود والا ازتناقض عقیده چه‌نتیجه حاصل خواهد شد .

غزل خواجه :

گرمیفروش حاجت رندان رواکند ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

درمعنی این‌بیت درمانده‌ام . زیرا رندان چه حاجتی بمیفروش داشتند ؟ اگر مقصود می خواستن است البته بایستی پول داده می بخورند والا میفروش‌که بکسی می مجانی نمیدهد . اما مصرع دوم دیگر زشت تراست . زیرا قطع نظر ازاینکه می حرام است یاحلال می دادن بیکدسته رندان چه‌کاریست‌که خدا درقبال آن‌گناه ببخشد ودفع بلا بکند ؟! من‌متحیرم حافظ‌که دعوی مسلمانی داشته بچه جسارت این عبارتهای طعن‌آمیز را بزبان می‌آورد ؟!

درکارخانه‌که ره عقل و علم نیست وهم ضعیف رای فضولی چراکند

رسم خواجه است‌که درغالب غزلهای خود یك شعر پرمعنایی می‌اورد . دراین غزل‌هم این یك بیت معنای عالی دارد . مقصود اینست دردستگاه آفرینش‌که علم و عقل راه بکنه آن درنیافته اشخاصی چرا از روی وهم تفوهاتی می‌کنند ؟! ولی باید پرسید که‌مناسبت این مطلب بامضمون شعر اول چیست ؟! التماس بمیفروش بتکدی می خواستن کجا این یك مطلب مهم‌کجا ؟!

مطرب بساز عودکه کس بی اجل نمرد هرکو نه این ترانه سراید خطاکند

این مطلب بسیار بجاست‌که هرکسی تااجلش نرسد نخواهد مرد ولی اینموضوع چه‌تناسب بامطرب وساز دارد ؟! مگرکسانیکه غصه مرگ‌را نمیخورند بایدهمیشه‌وقت‌را باعود وساز بگذرانند ؟! بعلاوه تناسب این شعر بابیت سابق چیست ؟! .

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم — نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

دراین شعر خواجه دم از عقیده جبری زده واین عقیده چه درست وچه خطا چه ربط بیك شاعر دارد ؟! آنهم شاعری که همیشه سرش بمی و معشوقه بند است ؟! گذشته ازاینها شاعر درشعر پیش روی سخن را بامطرب داشت چگونه روی آن را بسوی حکیم برگردانید ؟!

ماراکه درد عشق و بلای خمار هست — یاوصل دوست یامی صافی دواکند

بمردم چه شما دردعشق دارید وخمار هستید ؟! این مطلب چه فایده را متضمن است که مرد عاقل زحمت کشیده آن را بنظم آورد ؟! و آنگاه ارتباطش بابیت سابق چیست ؟!

حقاکه درزمان برسد مژده امان — گر سالکی بعهدامانت وفاکند

کدام سالك ؟ کدام امانت ؟ توکه صحبت ازخمار ودردعشق داشتی چه شد که یکبار بسروقت سالك رفتی ودخالت درکار او نمودی ؟ ! وانگاه مقصود ازامانت چیست ؟ ! ازاین یکشعر مبهم ومجمل چه فایده منظور است ؟

ساقی بجام عدل بده باده تاگدا — غیرت نیاورد که جهان پربلاکند

درمعنی این شعر نیز درمانده‌ام . زیرا باده‌خواری ومست بازی این بساطها راندارد که گدا وتوانگر برسرآن ازهم برنجند.هرکس پول داد ازمی فروش می میگیرد واگر نداد نمیگیرد . درآنجا صحبت عدالت چیست ؟ ! اگر نظر شاعر بیك مجلس است که درآنجا توانگر وگدا باهم نشسته باده خواری می‌نموده اند درآنصورت پس شعر اول غزل چیست ؟ !

جان رفت درسرمی وحافظ زعشق سوخت — عیسی دمی کجاست که احیای ماکند

من دراین باره متحیرم که اینهمه گفتگوی می وباده ازخواجه ودیگران چه بوده ؟ ! آن تأویلاتی که سابق می‌شنیدم که می‌گفتند مقصود ازمی وشاهد وعشق خدا پرستی است یقین کرده‌ام که بی اساس است . زیرا علنی می بینم که شاعر از شراب تلخ ومسکر گفتگو می‌کند ودستور میدهد که شراب را باید شب خورد وروز بکسب هنر کوشید ازاینجهت سخت درمانده ام . همچنین نمیدانم مقصود از عشق که اینهمه نام آن می‌برند چیست ؟! ازاشعارخود خواجه می‌بینم که مقصود عشق خدایی نیست ولی چه عشقی است نمیدانم .

همچنین شعرهای دیگر حافظ که هریکی چندین ایراد دارد ؟! حقیقت من نمیدانم چه فایده براین اشعار مترتب است ؟! یااین چه حالی است که کسانی لذت از خواندن اینها می‌برند . چنانکه خود من آنهمه لذت می‌بردم ولی بگفته آقای فخرالتجار حالا دلم را بهم می‌زند ؟! امیدوارم دراین باره در پیمان بحث هایی بشود و پرده از روی کاربرداشته شود .

ذبیح زاده

چه نام است این اروپائیگری را

که هرگز دیده یا بیند پری را — که آموزد زدیوان دلبری را
نگارا گر تو ایرانی نژادی — چه نام است این اروپائیگری را
کسی را نام ایرانی توان داد — که دارد کیش ایران پروری را
هرآنکس راکه درسر شور سامان — نمیباشد نشاید سروری را
هر آندل کاندر او تیمار میهن — نباشد زو مجو نیك اختری را
که مان مام است و ما نوباوگانش — سزد دانیم مهر مادری را
ستم برمام اگر بدگوهری نیست — چه میدانیم پس بدگوهری را
زبی یاری بمیرد مرد ازآن به — که از بیگانه جوید یاوری را
گراز بیداد یاران داد داری — مبر جز پیش یاران داوری را
ای ایرانی توبا این فر ونیرو — که دانی جز تو نبود دیگری را
چرا هشتی که بااین سرفرازی — دیگر کس برتو یابد سروری را
چرا خودرا شمردی پست و ناچیز — که هرکس باتو جوید همسری را
توکاندر راه بینش رهنمائی — چرا جوئی زکوران رهبری را
زبس یزدان پرستی درتو شد سست — زبس واهشتی آئین گستری را
گناهت را سزا این بس که ایزد — باهریمن دهد پیغمبری را
که جوئی از سیه کاران بدکیش — بدین روشندلی روشنگری را
بیا از چاه نادانی برون آی — به پیما تیغ دانشوری را
تومهتر زاده‌ای هشدار ازین بیش — دیگر مپسند برخود کهتری را
تورا ننگی زگمنامی بتر نیست — منه بادیگران نام آوری را
چودر هنجارو در گفتاروکردار — بدیگر مردمان داری سری را
بجنب ازجا بکوش ازجان بدست آر — زنو آنسانکه بودی سروری را
اروپائی نه هوشش بهتر ازتو است — نه در فرهنك دارد برتری را
توکوشش کن که چون او خواجه باشی — مپرور تن که بینی نوکری را
بشوی ازچهرو ازجان رنك و بوشان — بکن این جامه خاکستری را
چو آهن داری آهنگرخودت باش — چوزر داری خودت کن زرگری را
تهی کن خاك میهن را زخاشاك — بیفشان تخم ایران پروری را
مگو جز پهلوی هنگام گفتار — ازین فرهنك بیرون کن دری را
فراهانی از آن ایرانیان داد — که آوردند اروپائیگری را

ف - فرهانی

بدآموزیهای خیام

خیام چو آوازه درایام افکند سر درخم می تودهٔ انعام افکند
دانا بنگر که‌دانش‌ودین‌وخرد درراه شراب و کوزه وجام افکند

نامه بت شکن « پیمان » ازآغاز پیدایش خود بت هایی را شکسته و رخنه در بنیاد بت پرستی افکنده است . آری دارنده این نامهٔ گرانمایه فرزند بت‌شکن است و چنین کار ازدست چنان والاتباری برآید . « چنان کنند بزرگان چو کرد باید کار » . اینك بتازگی هم برای شکستن‌بتی‌بنام « خیام » که دراین زمان پرستندگانی‌دارد ـ میان‌بسته وبنکوهش آن بت بی‌جان بی‌باکانه زبان گشاده است .

خیام آن شاعر بدآموز وآن رند خراباتی است که باگفته های بدآموزانه خود مردم را سوی لجنزار بی‌دینی و لاابالی گری کشانیده و بااندیشه های ناپاك‌ش روی مردمی را سیاه کرده است. دستگاه آفرینش باآن همه شگفتکاریها که خردمندان را بحیرت انداخته وبناچار ازته دل گفته اند : « ربنا ماخلقت هذا باطلا » در نظر این مرد سیاهدل بازیچه ای بیش نیست . و از اینروست که می گوید :

ما لعبتگانیم و فلك لعبت باز ازروی حقیقتی نه‌ازروی مجاز
بازیچه کنان‌بدیم برنطع‌وجود رفتیم بصندوق عدم یك‌یك باز

چیزیکه درچشم وی ارج وبهائی دارد همانا تر دامنی وباده گساری‌است :

یك جام شراب صد دل ودین ارزد یك جرعهٔ می مملکت چین ارزد

جز بادهٔ لعل چیست درروی زمین تلخیکه هزار جان شیرین ارزد

***

یك جرعهٔ می ملك جهان میارزد خشت سرخم هزار جان میارزد
آن کهنه که لب بدو زمی پاك کنند حقا که هزار طیلسان میارزد

این ترانه را که نمونه‌ای از کج اندیشیهای اوست درست بخوانید :

تا بتوانی خدمت رندان می کن بنیادو نماز وروزه ویران میکن
بشنو سخن راست ز خیام عمر میمی خورورهمیزن واحسان میکن

کسی نمیگوید : ای مردکج اندیش ! راهزنی و هوسرانی و بنیاد آئین را ویران کردن بانیکو کاری و احسان چه سازشی دارد ؟ ! تو گوئی این مرد لاابالی خود را ناگزیر دیده که برخلاف دستورهای بزرگان دین سخنرانی کند و از این رو این ترانه را هم در برابر حدیث معروف «لاتزن ولاتتصدق » سروده است !

این فیلسوف کج اندیش دین را که پایهٔ آرامش جهان ومایهٔ آسایش جهانیان است درراه هوسرانی خود پشت پازده بیشرمانه میگوید:

می خوردن ومست بودن آئین منست فارغ بودن ز کفرودین دین منست

فیلسوفی چرا این نداندکه آسایش جهانیان گرانمایه ترین چیزهاست ونبایستی برای کامگزاری خود تیشه بریشه آن بزند .

خیام نه تنها دین و یا مایهٔ آسایش جهانیان را درراه هوسرانی خود زیر پا گذاشته و عمری در ستایش می و معشوق بسر برده : بلکه دانش و خرد را نیز در این راه نهاده وتردامنی وباده گساری را بدانش اندوزی و خرد پژوهی برتری داده است :

از درس علوم جمله بگریزی به واندر سر زلف دلبر آویزی به

زان پیش که روزگار خونت ریزد تو خون قنینه درقدح ریزی به

***

تاچند اسیر عقل هر روزه شویم در دهرچه صدساله چه ده روزه شویم
خوش دار تو کاس می از آن پیش که ما در کارگه کوزه گران کوزه شویم

کسی که دانش وخرد درنزد وی بدینسان بی ارج وبها باشد چه سزاست که بنام دانشمند وخردمند شناخته گردد ؟ . پیداست ارج هردانشمندی باندازهٔ هنرپروری ودانش پژوهی اوست وازاینجاست که درکام دانشوران ارجمند لذتی بالاتر ازاین لذت دانش آموزی نباشد چنانکه دانشمند پاکدلی گوید :

لذات دنیوی همه هیچست نزد من درخاطر ازتغیر آن هیچ ترس نیست
روز تنعم وشب عیش وطرب مرا غیر ازشب مطالعه وروز درس نیست

مرا شگفتی فزاید که این مرد پست نهاد باآنهمه کوتاه خردی خود خویشتن رادرجهان دیگری پنداشته وبدستگاه آفرینش که همچون چشم وخط وخال وابرو هر چیزش بجای خویش نیکوست با دیدهٔ ریشخند مینگرد وآرزو دارد که برفلك دست یافته وآنرا زیر وروکند وازنو فلك دیگری بدلخواه خودبسازد ودر این زمینه‌ها چرند هائی می بافد که بسرسام بیشتر میماند تابسخن خرد مندانه .

گر برفلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلك را زمیان
از نو فلك دگر چنان ساختمی کازاده بکام دل رسیدی آسان

***

دارنده چو ترکیب طبایع اراست بازازچه سبب فکندش اندر کم وکاست

گر نیك آمد شکستن ازبهر چه بود ورنیك نیامداین صور عیب کراست؟

***

ای بیخبران جسم مجسم هیچست وین طارم نه سپهر ارقم هیچست
خوش باش که در نشیمن کون وفساد وابسته یك دمیم و آنهم هیچست

***

چون نیست زهرچه هست جز باد بدست چون نیست زهرچه نیست نقصان وشکست
انگار که هرچه هست درعالم نیست پندار که هرچه نیست درعالم هست

نیست را هست پنداشتن وهست را نیست انگاشتن چه معنی دارد؟!

آیا این سخن خرد پسند است ؟ چه خوش سروده آنکه سروده :

چیزیکه هست هست نه کم میشود نه بیش
وآن خود که نیست نیست چو سیمرغ و کیمیاست

کوتاه سخن ـ خیام هیچگونه دلبستگی به آیین ودانش وخرد نداشته وهنری جز تردامنی وباده گساری ازخود پدیدار نساخته است واینك دراین ترانه خویشتن را چنانکه هست می‌ستاید وباید گفت داد حق گوئی را دربارهٔ خود داده است :

نه لایق مسجدم نه درخورد کنشت ایزد داند گل مرا ازچه سرشت
چون کافر درویشم وچون قحبه زشت نه دین ونه دنیا ونه امید بهشت

نشاید فریفته آن شد که کسانی درغرب بهواداری خیام برخاسته و اورا ازدل وجان می‌ستایند . این خود نشان کج اندیشی وآوند پست نهادی غربیان است که هر کجا کج اندیش یا بدآموزی را سراغ می گیرند بروی گرائیده وبلند آوازه اش میکنند وازهر راهیکه باشد بروائی اندیشه های او میکوشند ! .

آیابراستی ترانه‌های خیام وشعرهای «ابوالعلاء معری» آنهمه

ارج و بها دارد که شرقشناسان می گویند ؟! وباشایستهٔ اینهمه ستایش است که غربیان مینمایند ؟ ! غربیان هرچه میگویند بگویند بفرموده عیسی(ع) درخت را ازمیوه‌اش بایدشناخت و بفرمودهٔ آقای کسروی نیك وبد هرچیزرا درترازوی سودوزیان‌جهان باید سنجید . روائی ترانه‌های خیام وشعرهای ابوالعلای معری درشرق بجز ناروائی آئین مردمی ونکوکرداری‌چه‌باری داده است ؟ میخوارگی وتردامنی که درآئین شرقیان ازنکوهیده ترین زشتکاریها بشمار بوده در نتیجهٔ بدآموزیهای این‌رندلاابالی رواج آنهادرشرق هرچه افزونتر گردیده‌است‌و کسی چه‌داند که غربیان آزمند ومال اندوز ازروائی دادن ترانه های این شاعر باده پرست آن نتیجه‌را نخواسته اند که کارخانهای‌شراب کش خودرا بکار اندازند وازاین راه کیسه شرقیان را اززرو سیم تهی کرده وکاسه‌شانرا ازباده پرسازند ؟

***

چنانکه گفتیم و دلیل‌هائی بر گفته‌های خود آوردیم : خیام هیچگونه دلبستگی به‌آئین ودستورهای‌آسمانی نداشته است. بااینحال برای اینکه پرده بروی نابکاریهای خودبکشد گاهی دست بردامن دینداری زده آمرزش ولطف‌خداوندیرا دستاویزهمه گونه بدکرداری میسازد ودراین باره چندان راه افراط را می‌پیماید که قهرو غضب و باز خواست خداوندگاریرا بیك بارگی فراموش کرده و اعتدال بیم وامیدرا ــ که بزرگان دین صلاح توده انبوه‌را درآن دیده‌اند ــ بهم میزند :

پیری دیدم بخواب مستی خفته — وز گرد شعور خانهٔ شك رفته
می‌خورده و مست خفته‌وآشفته — « الله لطیف بعباده » گفته

***

مائیم بلطف حق تولا کرده   وز طاعت و معصیت تبری کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد   ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

ازخوانندهٔ گرامی انصاف می‌طلبم : چنین کاری شدنی است که ناکرده چو کرده و کرده چون نا کرده باشد ؟ آیا این سخن خردمندانه است ؟ آری کسی که هست را نیست ونیست را هست بندارد باید کرده را نیز نا کرده وناکرده را کرده بداند . دریغ از کسانیکه فریب این یاوه سرائی‌ها را خورده دامن پارسائی خودرا آلوده میکنند . دریغ ! صد دریغ ! . خواجه نصیر طوسی‌را درپاسخ همین ترانهٔ خیام ترانه‌ای هست که اینك درپائین می‌آوریم :

ای نیك نکرده وبدیها کرده   وآنگاه بلطف حق تولا کرده
برعفو مکن تکیه که هرگز نبود   ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

خیام برای نابکاریهای خود عذر دیگری میتراشد . این عذر بدتر از گناه وی همانا مسئلهٔ «جبر» است که باآب وتاب هرچه تمامتر برخ مردم کشیده وازاینراه نیز تودهٔ انبوهی‌را گمراه میسازد . پیداست موضوع جبر وتفویض ازمسئله‌های غامض علمی بشمار بوده ودانشمندان وبزرگان دین در پیرامون آن سخنهائی رانده ورهنمائیهایی کرده‌اند که من نمیخواهم وارد بحث دراین زمینه شوم . چیزی که هست : انسان درکارهای خود اختیاری دارد واین اختیار برای انسان محسوس می‌باشد . چنانکه شاعری گوید :

اختیاری هست مارا درجهان   حس‌را منکر نبایدشد عیان
اینکه گوئی آن کنم یااین کنم   آن دلیل اختیاراست ای‌صنم

این مرد کوتاه خرد بااینکه خدارا درضمن ترانه‌ای بعبارت «خیرمحض» ستاید و گوید : « ازخیر محض جز نکوئی ناید » در ترانه‌های دیگر همهٔ نیك‌وبدرا بخدا نسبت‌داده وانسان‌را درکارهای خود بیکبارگی مجبور می‌پندارد :

صیاد ازل که دانه دردام نهاد   صیدی بگرفت آ دمش نام نهاد
هرنیك‌وبدی که میشود درعالم   خود میکند وبهانه بر عام نهاد

گاهی نیز تقدیر وعلم ازلی‌را دستاویز نابکاری خود ساخته بی‌شرمانه میگوید :

ازآب و گلم سرشتهٔ من‌چه کنم   وین پشم‌وقصب‌تو رشته‌من‌چه کنم
هرنیك‌وبدی که‌ازمن آید بوجود   تو برسر من نوشتهٔ من چه کنم

***

من‌می‌خورم‌وهر که چومن‌اهل‌بود   می خوردن من بنزد‌اوسهل بود
می‌خوردن‌من‌حق ازازل میدانست   گرمی نخورم علم خداجهل‌بود

درپاسخ‌همین ترانهٔ خیام نیز خواجه‌نصیرطوسی ترانه‌ای‌دارد :

آنکس که گنه بنزداو سهل بود   این‌نکته یقین بداند اراهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن   نزدیك خرد زغایت جهل بود

دربارهٔ اندیشه های ناپاکدلانهٔ خیام گفتنی‌های بسیار دارم . کنون‌را باین گفتار بسنده کرده مقالهرا باترانه‌هائی که درنکوهش باده خواری سروده‌ام بپایان می رسانم وازدارندهٔ گرانمایهٔ «پیمان» چشم آن دارم که دامنهٔ این زمینه‌را رها نکرده ودر پیرامون آن نظریات خودشانرا بنگارند .

می چیست که هوشمند باز خردش؟ وانگاه بزور تلخکامی خوردش؟
میخواره اگر بهوش باشد بیند: از دست زرش رفته و از سر خردش!

***

خودنام شراب کاشف استی ز شرش یك لحظه نشاط چیست با دردسرش.
گفتی که: شراب سود بخشد به تنم. از منفعتش فزونتر آید ضررش

***

می گرچه ز محنت جهان می کاهد افزونتر از آن ز نور جان می کاهد
گویند که می بتن فزاید، آری بر کالبد افزوده روان می کاهد

تبریز — **صدیقی**

پیمان : مقصود از خیام در این گفتار ودیگر نگارشهای پیمان خیام رباعی گوست که امروز صدها رباعی بنام او شهرت یافته نه خیام ریاضی دان نیشابوری و این سخن برای آن می گوییم که ما یقین نداریم این رباعیها از خیام نیشابوری باشد بلکه سخت دشوار می‌شماریم که از و باشد.

خیام نیشابوری درزمان ملکشاه سلجوقی می‌زیست ودرآن زمان درایران هنوز خردها تااین اندازه پست نبوده که کسی لب بچنین سرسامهایی بازکند. اگرهم یکتن چنین کاری میکرد ناگزیر میشد که گفته های خودرا پنهان‌دارد وگرنه مردم خون اورا هدر می‌شماردند.

آنچه ما می‌پنداریم این رباعیها یادگار زمان مغول است که خردها بی‌اندازه پست گردیده وکسان بیعار و بیرك فراوان پدیدآمده بود. سراینده آنها نیزکسی یاکسانی ازخراباتیان آسمان‌جل بیسروپا بوده که بادریوزه گردی یا ازراه های پست دیگر روزانه یك درهمی بدست آورده ودرمیخانه ها والمیده مست وبیخود « ادبیات » می‌بافتند. بهرحال این رباعیها ازهرکه هست اوست که ما خیام می‌نامیم ونکوهش ازو دریغ نمیداریم و این گفتار که دراین شماره چاپ کردیم گفتارهای دیگری‌را درپی خواهد داشت.

یکی از گرفتاریهای ایران

— ۱ —

امروز یکی از گرفتاریهای ایران بلکه بدترین گرفتاری او پراکندگی ایرانیان است. گذشته از پراکندگی دینی که در جای دیگر گفتگو از آن داشته‌ایم در اندیشه و عادت و رفتار نیز ایرانیان پراکنده از یکدیگرند و این بدتر که هر کسی در اندیشه خود ایستادگی میکند و هرگز پروای دیگرانرا ندارد.

ما در این باره داستانهای بسیاری از برادران ایرانی خود داریم. کسی بما می‌نویسد: اینکه شما می‌گویید عرب‌را بر ایرانیان برتری نبود درست نیست عرب بهترین نژاد جهان میباشد. دیگری عکس آن‌را نوشته بما پرخاش میکند که چرا همچون دیگران دشنام بعرب نمی‌دهیم.

این دوتن هردو ایرانیند و هردو در اندیشه کج خود پافشاری دارند. هیچیکی هم پروای آنرا ندارد که دیگران با اندیشه او همراه نیستند. هریکی می‌گوید: من بر عقیده خود ایستادگی خواهم داشت. اگر دلیلها نیز بیاورید نخواهم پذیرفت.

درباره زردشتیگری از یکسوی هیاهو در ایران برخاسته و کسانی می‌خواهند بکوشند بدستاویز نام زردشت ریشه اسلام را از ایران بکنند از آنسوی کسانی نامه بما نوشته گله می‌نمایند که برای چه نام زردشت‌را باحترام می‌بریم واورا یکی از پیغمبران می‌شماریم؟!

این بتازگی روی داده که آقای قاضی زاده از سلطان آباد پیمان‌را بکسی درخراسان فرستاده وآنکس با اینکه پیمان را پسندیده

دربارهٔ زردشت عبارتهای پایین‌را بما می‌نویسد :

«مجله‌را مرور میکردم تارسیدم بشمارهٔ سه صفحه پنج که در آن صفحه آقای کسروی کلام زننده گفته‌اند بنده حقیقتاً حیرت‌ماندم که مثل آقای کسروی همچو فکر آزاد وذوق سرشاری چرا باید نفهمیده ونسنجیده همچه‌مطلب مهم‌را روی کاغذ بیاورند . می‌فرمایند میانه زردشت ومحمد دوتیرگی نیست آنان هردو فرستاده یک‌خدایند وهردو براهنمایی مردم برخاسته‌اند –

خال مهرویان سیاه وفلفل هندی سیاه

هر دوجانسوزند اما این کجا وآن کجا

وحال آنکه محمد نفرمودند کلامی مگر ازجانب خدا و خدا اسامی پیغمبرانیکه کتاب برای ایشان فرستاده درقرآن ذکر فرموده مگر زردشت . پس بنابراین زردشت ازجانب خدا نبوده والا ذکری از ایشان درقرآن مجید گفته می‌شد علیهذا یک‌نویسنده محترم که‌اغلب مجله‌را قلم وفکر ایشان پرنموده ومی‌نماید نباید همچه شخص بی‌نام ونشانی‌را بامحمدبن‌عبدالله (ص) همدوش نماید . برای پیشرفت این مجله خیلی دقت نمایید مطالب زننده‌ای گفته ونوشته نشود . . »

این مرد آن نمیداند که درآغاز اسلام که مسلمانان دست برایران یافتند باایرانیان رفتار اهل کتاب نمودند واین نیست مگر اینکه زردشت را پیغمبر راستگو پنداشتند . اما اینکه در قرآن نام زردشت نیامده ازآنجهت است که درآغاز پیدایش اسلام درجزیرة العرب برخوردی بازردشتیان‌نبود وبیشتر باجهودان وترسایان‌برخورد داشتند واینست که بدلجویی‌ازآنان یاد پیغمبرانی که آنان‌میشناختند کرده شده است .

پیش ازهمه من این شگفت را دارم که این‌مرد باآن‌عقیده واین تعصب چگونه دربرابر آن هیاهو های زردشتیگری خاموش نشسته؟!پس‌چرا بپاسخ آنها برنخاسته؟! آیادراندیشه بی‌پای‌خودایستادگی کردن وپروای دیگران‌را ننمودن شرط مسلمانی وآدمیگریست؟!

ازبیست واند سال پیش که درنتیجه سرایت اروپاییگری در ایران دوتیرگی تازه پرست (متجدد) و کهنه پرست پیش‌آمده دراین مدت‌هنوزاین دوتیرگی بحال‌خود بازمانده که‌تازه‌پرست پروای کهنه پرست‌را ندارد و کهنه‌پرست پروای‌تازه‌پرست‌را . هرگز نمیخواهند بسخن یکدیگر گوش‌داده خردمندانه این دویی‌را ازمیان بردارند .

داستان زبان فارسی که ازسالهاست درایران گفتگو می‌شود یکدسته‌پنبه در گوش کرده هیچگاه‌نمیخواهند یك‌گام دراین‌راه بردارند وهرگز گوش‌بگفته‌های دیگران نمی‌دهند . ازاینسوی ناگهان کسانی به‌تندروی برخاسته میخواهندنامهارا نیزتغییردهند وبجای «سلام‌علیك» جمله فارسی بکار برند بی‌انکه پروای توده را بنمایند که هرگز زیربار این هوسبازیها نخواهند رفت .

ازاینگونه پراگندگیها اگربشماریم کتابی جداگانه می‌باید . یك‌گروهی بااینحال‌کارش بکجا می‌انجامد ؟ ! چنین‌گروهی‌را چگونه میتوان «توده» نامید وبرآینده زندگانی ایشان امیدها بست ؟!

یکدسته‌بیسروسامانی که دربیابان سرگردانی‌هریکی روی بسویی دارد وهرگز پروای یکدیگررا ندارند چگونه می‌توانند پا بشاهراه رستگاری گزارند ؟!

گروهی‌را هنگامی می‌توان «یکمردم» یا«یك‌توده» نامید که

در شاهراه زندگانی همراه بوده همگی روی یکسوی داشته باشند وهریکی پروای همکان‌را بنماید و گرنه جزبراگندگان بیسروسامانی شمرده نخواهند بود .

گروهی اگر یکایک ایشان دانشمند سرشناسی باشند چون راه زندگانی‌را یکی نسازند سرنوشت ایشان جزبدبختی وتیره‌روزی نخواهد بود !

ایران ما امروز باین بدبختی گرفتاراست‌واگراین حال دیرپاید خدا میداند ایرانیان چه‌مشت‌سختی‌را ازدست روزگارخواهندخورد!

من اگر امروزاین سخن‌را باین آشکاری نگویم خدا برمن نخواهد بخشود ! هان ای‌ایرانیان: دوباره می گویم که کشور ما اگر بااین حال بماند سر نوشت تیره‌ای خواهد داشت . خدای آفریدگار را گواه میگیرم که این سخن را سنجیده وفهمیده واز روی دلسوزی میگویم وآرزویی جز فیروز بختی ورستگاری ایران ندارم .

اگر بگویید: چه باید کرد ؟ . می گویم‌چاره باید کوشید . راه چاره هم جز آن‌نیست که‌هر کسی خردرا راهنمای خود ساخته منطق‌ودلیل‌را محترم شمارد و ازلج‌بازی و کینه توزی کناره جوید . هر کسی پروای همگی ایران‌را داشته از سخن یااندیشه‌ای که توده انبوه نخواهدپذیرفت پرهیزجوید .

هر کس هراندیشه‌ای که دارد بکوشد دیگران را نیز شریك خودگرداند واگر بیش نرفت بداند آن اندیشه ناروا است واز آن دست بردارد .

امروز باید پای بندعادت‌را کنارنهاد ودرهرسخن وپیش‌آمدی

تنها خردرا حکم قرار داد بعبارت دیگر باید بنام فیروز بختی توده ازهوس‌ها و کینه‌های خویشتن چشم بوشید.

آن سخن قلندرانه: «من اگر نیکم اگر بد تو بروخودرا باش» بی‌ارج‌ترین سخن میباشد. امروز نباید خودرا جدا از دیگران گرفت وبایکرشته پندارهای کج خودرا سرگرم ساخت.

پراگندگی جز دلیل نادانی نمیتواند بود. چه این شیوه نادانانست که هریکی دراندیشه کج خود ایستادگی نموده گوش بدلیل ومنطق نمی‌آویزد وبدینسان هریکی‌راه جداگانه‌ای میگیرد. ولی خردمندان کمتر اختلافی باهم پیدا میکنند وهراختلافی که پیدا کردند باداوری خرد برفع آن برمیخیزند.

درایران درباره کیش که اختلاف ریشه‌سختی دوانیده مابرآن سریم که روزی سکالشگاه (کنگره) برپا گردیده از همه کیشها پیشروان وسردستگان درآنجا گرد آیند وبا گفتگو واستدلال چاره این درد جانسوزرا بنمایند وپس ازان درایران جز یك کیش برپا نباشد وایرانیان ازهربارهٔ برادر وبرابر گردند وبیاری‌خدا امیدواریم که بزودی این آرزوی ما انجام یابد.

ولی کنون‌را درباره آیین زندگانی وعادتها واندیشه‌ها که‌در این‌باره نیز پراکندگی‌وآشفتگی درکاراست بایدخردمندان ودل‌آگاهان ازهرکجا سربرآورده بنام غیرت ایرانیگری دست ازدامن هوس وکینه برداشته باری یکدسته انبوهی‌سخن یکی‌نمایند وبهم‌دست‌همکاری دهند. اگردرایران ازمیان‌سربسرایرانیان صدهزارتن‌آیین‌زندگانی یکی گردانند دیگران بیشك پیروی ازآنان‌خواهند نمود. ولی بااین

پراکندگی امروزی آنچه هر گز ارجی ندارد فهم واندیشه خود ایرانیانست وروز بروز عادتهای زشت اروپایی برواج وانتشار خواهد افزود .

مثلی بزنم تاسخنم را درست دریابید: خانواده ای بامدادان که از خواب برخاسته‌اند کدبانو میپرسد ناهار را چه باید پخت ؟ در پاسخ یکی می گوید : من سرما خورده‌ام آش بپزید · دیگری داد میزند : بمن چه توسرما خورده ای من خوراک کله می‌خواهم وبس ! سومی پاسخ میدهد : اگر چلوکباب نباشد من نخواهم خورد · بدینسان ازهر دهانی آواز دیگری درمی آید و کدبانو بلاتکلیف ایستاده ظهر که میرسد یکی‌را فرستاده ازبقال سر کوچه خوراک ناپاکیزه پستی خریده جلوخانواده می‌آورد .

ایرانیان که امروز سرهرچیزی باهم جدایی دارندوهیچیکی حوصلهٔ آنرا ندارد که گوش بمنطق ودلیل داده سخن ازدیگری بپذیرد وخود پروای یکدیگررا ندارند چنین مردمی ناگزیر است که قانونش ازدیگران وآیین زندگانیش ازدیگران وهمه چیزش ازدیگران باشد .

***

سه سال پیش در ایران ناگهان هیاهویی بر خاست و دو یا سه زنی از مصر وشام بتهران رسیده بنام کنگرهٔ زنان غوغایی برانگیختند وزنان و دختران را گرد خودآورده نیك وبد وزشت وزیبا سخنانی گفتند وکارهایی کردند . کسی نگفت درکشوری همچون ایران چه‌جای آنست که زنان بیگانه راه زندگانی برزنان نمایند وایشان‌را چه میرسد که این هیاهو را برانگیزند ؟ !

چرا نگفتند وچرا ایراد نگرفتند ؟ . برای آنکه خود ایرانیان هنوز راه روشن برای زندگانی زنان ندارند ـ برای آنکه دراین بیست واند سال که سیل

اروپا پیگری روی بایران آورده هنوز در این کشور تکلیف زنان دربرابر آن سیل روشن نیست !

ایرانیان آنکسانیندکه دسته‌ای میگویند ما زنان‌را ازهربارهٔ‌آزاد می‌سازیم وبهربزم وانجمنشان‌میکشانیم . دسته‌دیگری پافشاری دارندکه زنان‌را بدانسان نگهدارندکه‌پنجاه سال پیش نکه میداشتند . این دودسته‌که هردو ایرانی‌اند هرگز پروای یکدیگررا ندارند هرگز گرش بمنطق ودلیل نمیدهند . هردو دعوی مسلمانی‌دارند وهردو حکم اسلام‌را زیرپاگزارده اندیشه‌کج خودرا برحکم آن دین آسمانی برتری‌می‌بخشند !

آن گمراهانیندکه آن یکی زیان آزادي زنان‌راباديده‌خود مي‌بيند وعبرت برنمی دارد واین یکی تنها دل بروبند بسته بیباکانه زنان بی‌روبندرا بیعفت میخواند وملیون ملیون زنان پاکدل وپاکدامن ورنجکش روستایی‌را درپیرامون خود فراموش‌میکند .

چنین مردمی چرا باید اختیار زنان ایشان دردست رمان‌نویسان نادان خیاطان مود شناس سلمانیان جهودوارمنی سینماها وتیاترها هوتلچیان رستورانچیان نباشد ؟ ! ..

مردمی‌که آنچه‌را همه‌روزه بادیده‌می‌بینند پروای‌آن‌را ندارند چادر کربدوشین‌را که سراپا آرایش‌است عیب نمیشمارند برکفشهای پاشنه بلند برقی ایرادی نمیگیرند آرایش‌کردن وروبازوسینه‌باز بیرون‌آمدن زنان‌را بدنمی‌انگارند آمدوشددختران‌را بمغازه های سلمانی ارمنیان وجهودان زیانکارخود نمی‌پندارند صدهاوهزارها خواهران خودرا درگودال سیاهکاری دیده غصه بدل‌خود راه‌نمیدهند ولی درمقام‌گفتگو اگرکسی حقیقت حکم قرآن‌را باز نمود حوصله شان آن‌را برنمی‌تابد چنین مردمی‌گرفتار نادانیند وبحال ایشان بایدگریست !

مردمی‌کهاگر روایت بی‌سروتهی‌را اززبان فلان درویش بشنوند آن‌را درمغز خود جای میدهند ولی دریك موضوع مهمی‌که ارتباط بزندگانی مادران وخواهرانشان دارد ازلجبازی نص صریح‌کتاب‌آسمانی‌را تاویل‌می‌نمایند وبرفتاوی بزرگان فقها پشت‌پا میزنند . مردمی‌کهاین درنمی‌یابند آنچه زنان‌راآلوده می‌گرداند آزاد وبی‌پاسبان بودن‌ایشان‌است دربزمها وانجمنها وخیابانها وبازارها بامردان درآمیختن ایشان‌است‌که باید همیشه باین‌نکته توجه نمود ولی روبندبودن ونبودنش یکسان‌است بدلیل زنان روستایی‌که بانداشتن روبند پاکدامنند وبدلیل زنان نابکار شهری‌که باداشتن روبند نابکارگردیده‌اند ـ چنین‌مردمی پشت بمنطق ودلیل زده اینست‌که باید اختیار زنان ایشان در دست بیگانگان باشد .

❋(نادانیها)❋

—۱—

در ایران یکرشته عیبهای زشتی هست که باآنکه زشتیآنها آشکار است انبوه مردم دچار آن میباشند وچون مامیدانیم هر عیبی را چون گفتی باری خردمندان و پاکنهادان بترک آن می کوشند اینست که گاهی بگفتگو ازآن عیبها خواهیم پرداخت .

اگر راست میگوئی سوگند چرا میخوری ؟ !

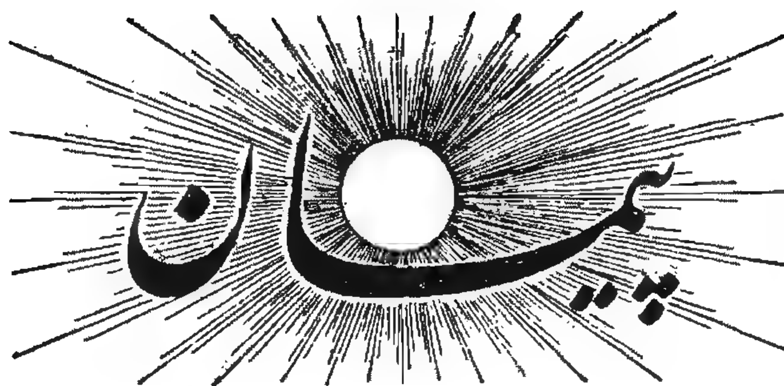
نادانی دیگری که در ایران رواج بی اندازه گرفته سوگند خوردنست . سوگند اگر بدروغ است نشان پلیدی واگر براست است گواه نادانی می باشد .

بدا کسانی که نام خدا را ابزار کارخود گیرند !

این گفته بسیار بجاست : اگر راست میگویی سوگندچرا میخوری ؟ ! زیرا سوگند اگرچه امروز رواج بی‌اندازه گرفته وراستگو ودروغگو هردو گرفتار آن می‌باشند ولی پیدایش آن جز بدست دروغگویان نبوده . زیرا دروغگو که بسخن خود اعتماد ندارد ناگزیر دست بدامن سوگند می‌زند .

بگفته آن دانشمند سوگند پاره سنگی است که دروغگو بر کفه سخن خود می‌اندازد تاجای سبکی آنرا پر کند وپیداست که سخن راست بچنین پاره سنگ نیازی ندارد .

«پاکدینان» باید ازسوگند پرهیز جویندواگرهم عادت بان دارند باید بکوشند وخودرا ازآن عادت رها گردانند .



زبان فارسی

دری‌راکه درپیمان امسال برای گفتگو اززبان پارسی بازکردیم دردوشماره گذشته جایی برای این در پیدا نشد . در این شماره نیزکه میخواستیم گفتاری راکه آقای اقبالی از پاریس فرستاده چاپ نماییم وبه‌پرسشی‌که آقای بیت‌الله جمالی ازشرفخانه نموده پاسخ بنویسیم در سایه پیش آمدی ناگزیر شدیم‌از همه آنها چشم پوشیده بنگارش این‌گفتار برخیزیم :

هرکار نیکی‌که در یك توده آغاز میشود و راهنمایانی در راه آن بکوشش برمیخیزند دیرزمانی جزکسان پاکدل وچیز فهم بآن نگرایند ولی چون پیشرفتی درکار رویداد و توده انبوه تکانی خوردند در اینهنگام است‌که دغلکاران از هر گوشه بیرون می‌دوند و آن‌کارنیك راکه باصد خون دل پیش رفته وسیله استفاده می‌سازند و چه بساکه همهٔ رنجهای راهنمایان را هدر می‌کنند .

از اینجاست‌که در هرکار نیکی چندانکه باید در راه پیشرفت آن‌کوشید دوچندان باید برای نگهداری آن ازگزند دغلبازان‌کوشش بکار برد .

مادر زمان خود دیدیم‌که هنگامیکه در ایران جنبش مشروطه خواهی پدید آمد تا مشروطه داده نشده بود و هنوز بایستی‌کوشش وجانفشانی نمود جز یکدسته در تهران به‌پیشوایی آقایان طباطبائی و بهبهانی و جز یکدسته در تبریز در پرده ونهانی‌کوشش نمیکرد و دیگران هرگز پروایی نداشتند و هرگز گامی به پیش نمی‌نهادند . ولی همینکه مشروطه داده شد و دوره جانفشانی سپری شده هنگام بهره یابی فرارسید ناگهان‌شیادان ازگوشه وکنار بیرون ریختند وهریکی نغمه دیگری‌آغاز کردند . این یکی‌روزنامه کاریکاتور برپاکرده داد رسوایی داد . آن یکی نویسنده

زبردستی در آمد زمین و آسمان را بیاد نکوهش و ریشخند گرفت . فلان خان دیوانی که تا دیروز صدگونه بیدادگریهایی دربار را بادیده می دید و هرگز چین بابرو نمی انداخت امروز « فدایی وطن » و « آتش جان مستبدین » گردید . بهمان روضه خوان‌که تا پریروز در خانهای دیوانیان بیدین روضه خوانده بعشق یکدوهزاری تا چند پشت اورا « خلداشیان » می‌ستود امروز « ادیب المجاهدین » لقب گرفته « ناطق زبردست ملی »گردید . مشروطه راکه کسانی بنام غیرت مسلمانی طلبیده ودرسایه‌آن غیرت بدست آورده بودندکنون هر فرومایه پستی بدستاویز همان مشروطه زبان بیدگویی از اسلام بازکرد . در نتیجه این نارواییها بودکه مردان پارسا از مشروطه رمیدند و دو تیرگی بمیان ایرانیان افتاد و چون دشمنان‌زبردست درکمین بودند آتش دوتیرگی را دامن زدند وکار بجنکهای خانگی رسید وشد آنچه همه میدانیم .

این شرح را بعنوان مثل سرودم ومقصودم‌گفتگو از جنبش زبان می‌باشد که از سالها در ایران آغاز شده و چون اکنون بدوره پیشرفت رسیده می بینیم شیادان ازکوشه وکنار بیرون جسته بنام بهره یابی در اینکار بنارواییها میپردازند .

همه میدانندکه دارنده پیمان یکی از هوا داران این جنبش می‌باشد و از ده سال پیش همیشه در این راه می‌کوشد ولی اینکار یك موضوع علمی است وجز از دیدهٔ علمی نباید آن را دنبال نمود . چنانکه ما بارها در این باره گفتگو کرده ایم . امروز هم‌که پیشرفتی در این کار نمودارگردیده دانشمندان بسیاری در تهران و دیگر شهرها برواج آن می‌کوشند و دولت بهوا داری آن برخاسته ودر وزارتخانه هاکوششهایی بکار می‌رود در همه اینها جز نظر علمی درکار نیست .

بااینهمه مامی‌بینیم شیادان فرومایه‌ای نیز پا بمیان‌گزارده اند ویکرشته‌آرزوهای خیانت آمیزی را پیش‌کشیده اند و چون ما از پیش آمد مشروطه عبرت برداشته و آزمایش بدست آورده ایم اینست‌که میخواهیم هرگز میدانی باین فرومایگیها ندهیم و از همین آغازکار دست این نا مردان را برتابیم تا در اینجا نیز دوتیرگیهابمیان نیاید وکار نا انجام نماند

بارها گفته ایم و اینك هرچه آشکارتر می گوییم : در ایران بدانسان‌که

اروپاییگری پتیاره زشتی گردیده و صدگونه گزند ازومی‌زاید زردشتیگری وکیان بازی و فروهر سازی پتیاره دیگریست که پای‌کم از اروپاییگری ندارد .

کسانی تاچه اندازه کودن باشند و این نفهمند که یکمردمی تنها با تاریخ خود زنده نمی‌تواند بود ـ آنهم تاریخ سه هزار سال پیش . هر زمانی برای‌خود در خواستهایی دارد . ایران امروز پیش از هرچیز بدین ساده مسلمانی نیاز دارد که در سایه آن راستی و درستی و نکوکاری وگردنفراری در میان توده رواج گیرد . در سایه آن پراکندگیهاکه امروز سراسر ایران را فراگرفته از میان برخیزد . درسایه آن توانگران دست دهش بازکنند و همیشه باسایش بینوایان و بیچیزان بکوشند . در سایه آن جوانان خونگرم و غیرتمند در آمده بنگهداری کشور و میهن خود برخیزند . در سایه آن زنان پای‌بند پاکدامنی گردیده خودرا و سراسر توده را آلوده نگردانند .

با اینحال چه رواست‌که یکمشت دغلباز هیشه بدشمنی دین و بکوشند «زردشت» و «ایران باستان» و «فرکیانی» واینگونه نامهارا دستاویز نادانیهای خودگیرند ؟ !

ای روسیاهان مگر ما شمارا نمی‌شناسیم‌که‌نام زردشت و دین اورا دستاویز دزدی‌ها و پستی ها و نابکاریهای خود ساخته‌اید ؟! مگر نمی‌شناسیم‌که این دشمنی که با اسلام می نمایید تنها برای آنست که خودرا از هر بندی آزاد ساخته راه بی پروایی را پیش‌گیرید .

وگرنه امروز پس از هزاروسیصد سال چه‌جای دشمنی بااسلام است؟!

پس از قرنهاکه بایران‌گذشته و ملیون ملیون ایرانیان مسلمان زیسته و مسلمان مرده امروز چه جای نیش زدن بمسلمانی است ؟!

این‌کار مرا بیاد آن داستان می‌اندازدکه حاجیانی درراه حجاز دیکی بارکرده خوراکی برای خودمی پخته اند و چون غفلتی می‌کنند عربی را می‌بینندکه نخی بدم موشی بسته و موش را بدیك انداخته و سر نخ را بدست نگهداشته تا آن نیز در میان خوراك حاجیان پخته شود و چون چشمش بیکی از حاجیان می‌افتدکه بسوی دیك می آمده داد می زند : «حاجی من شریك» بدینسان عرب نادان خوراك

پاکیزه حاجیان را ناپاك می‌گردانند‌که ناگزیر می شوند همه را دور بریزند .

کنونهم‌که دانشمندانی بنام علم‌کوششی در باره زبان می‌کنند این نادانان با ناپاك کاریهای خود آن را آلوده می گردانند که باید یکبار دست ازکوشش‌برداشت و از نتیجه چشم پوشید .

چرا اینان نمی‌فهمندکه پیشرفت « پیراستن زبان » جز در سایه همدستی توده انبوه نشدنی است . و توده ایران‌که مسلمانند بیشك‌باین رفتار شما همداستان‌نخواهند بود وهمهٔ‌کوششها هدر خواهد رفت .

به‌بینید چه سبکسریها پیش می‌آورند : جوانانی‌که‌نام عبدالله علی احمد و مانند اینها دارندنام‌خودرا تغییر داده‌گودرز وبیژن‌کستهم می‌گزارند وبرای این‌کار سفیهانه خود جشن برپا می‌کنند .

کسی نمی‌گوید : ای جوانان‌کوتاهخرد : پیراستن زبان چه ربطی بنامها دارد ؟ ! وانگهاه در سیزده قرن تاریخ دوره اسلام‌که ازایران ملیونها احمدعلی عباس حسن برخاسته مگر آنهارا ازتاریخ خواهیم سترد ؟ ! مگر ما میخواهیم از مسلمانی هم بیزار باشیم‌که نامهارا نیز دور بیاندازیم ؟ !

وانگاه ایجوان : تو علی احمد یابیژن کودرز هرچه خواهی باش . ازتو درستی وگردنفرازی و غیرتمندی میخواهند ! تنها بانام بیژن چاره سیاهکاریهای تو نخواهد بود !

پس چرا آنهمه دادهاکه درزمینه درستی وغیرتمندی وگردنفرازی زده میشود هیچیك درتو نمیگیرد وتنها این‌یك‌داد درتوگرفت وبیدرنك نام خودرا تغییر دادی ؟!

چرا شکیبائی نکردی تابیبنی بزرگتران ازتوکه همه نامهای عربی دارند چه راهی‌را پیش میگیرند تاپیروی ازآنان بنمایی ؟ ! اگر غیرت ایرانیگری تو بیشتر ازدیگرانست پس درآن ده سال‌کجا بودی چرا هرگز صدا بصدای دیگران نمی‌انداختی ؟! آیا ازاین خود نمایی تابجا توسودی خواهی برداشت ؟ ! آیا ازاین سبکسری جز زیان نتیجه دیگری دردست خواهد بود ؟ ! . .

شایدکسانی بگویند .آیااین‌کار چه‌زیانی دارد؟ . . میگوییم : چون سبکسریست

سرتاپا زبانست ! چون خود نمایست سراپا بداست !

آری ایرانیان ازاین پس میتوانند نامهای فرزندان نوزاد خودرا فارسی کنند. بویژه دردختران که بیشك نامهای بلقیس وزینت وشوکت وملوك واینگونه کلمه های بیمعنیرا باید دورانداخته بجای آنها نامهای فارسی آسان بکاربرد . ولی اینهم سزانیست که کسانی دربزرگی نامهای دیرین خودرا تغییربدهند . نه تنها سزانیست ناسزا هم هست .

راه پیراستن زبان نه آنست که اینسان می پندارند وبا رفتار های بیخردانه خود دشمنی میانه مردم می اندازند . باید مقصودما پیراستن زبان فارسی ازکلمه های بیگانه چه عربی وچه ترکی وچه اروپایی باشد نه کینه ودشمنی نمودن بازبان عربی . وآنگاه همه کوششهای ما برسرزباناست .. کاری بانامهای این وآن نداریم . هرکس میخواهد نام فارسی برفرزندان خود بگزارد یانام عربی . درنامهای فارسی هم هرگز نباید بسراغ بیژن وگودرز ورهام وگستهم واین گونه نامهاکه امروز بسیار بیمعنی وبسیار بیجاست رفت . باید نامهای معنیداری ازفرخ وبهروز وفیروز وازاینگونه پیداکرد .

دوباره میگویم : این مقصودارج بسیار دارد ونتیجه کوششهای کسان بسیاریست که امروز باینجا رسیده . پس باید قدران را دانست و هرگز نگزاشت ابزار دست این وآن گردیده بدینسان همه کوششها بی نتیجه بماند . کسانی هرنادانی میخواهند بکنند ماها نباید ارتباطی بکار انها بامقصود وکوششهای بدهیم و رشته کاررا ازدست رهاکنیم . بلکه باید بکوشیم وبمردم بفهمانیم که این نادانیها ارتباطی بکوششهای ما ندارد ومااز آنها بیزاریم تابدینسان گزندآن نادانیهارا ازخود دور سازیم وتلاشهای خودمان را از هدر شدن بازداریم .

درباره زبان بارها گفته ایم ودوباره میگوییم که باید اینکار آهسته آهسته پیش برود شتاب وتندی بیجاست. وآنگاه کوششهایی که ما بکار بریم باز یکرشته کلمه هایی ازعربی باز خواهد ماندکه ناگزیراست وماندن آنها زیانی بمقصودما ندارد ازفهمیدن وطلبیدن ولی لکن اما ایمنی ومانند اینها .

(پرسش - پاسخ)

این در را همیشه در پیمان باز خواهیم داشت که اگرکسانی پرسشهایی میکنند پاسخ‌آنرا بدهیم ویا بخوانندکان پیمان واگزاریم که پاسخ بدهند

***

پرسش :

موضوع زبان اسپرانتو که میتوان زبان جهانیانش نامید چیست وآیا این زبان آنطوریکه منظوراست باچه وسائلی ممکن است انتشار یابد وبرای ایران وشرق این موضوع سودمنداست یازیان‌آور - **مرتد غلامحسین حقانی (اسکوئی)**

پاسخ :

این موضوع‌را شاید ازپنج وشش‌قرن پیش دریافته‌اند که جهان بیکزبان دوم نیاز داردکه مردمان همگی آن‌را یادگیرندوکسانیکه زبان‌پدریشان یکی نیست*بدستیاری این زبان باهم گفتگوکنند . مثلا امروز ما اگر بخواهیم‌گردشی درآسیا بکنیم وبهر کجاکه رسیدیم بامردم آنجا آمیزش وگفتگونماییم وازکار وبار آنان آگاهی یابیم ناگزیریم ده زبان بیشتررا ازترکی وعربی وارمنی وعبری و ژاپونی وچینی ومغولی و زبانهای‌گوناگون هندی یادبگیریم وگرنه ازمقصود باز خواهیم ماند . ولی اگر یکزبان دومی درآسیا رواج داشت‌که همه مردم‌گذشته از زبان مادری خود آن‌را یاد میکرفتند ما ازرنج توانفرسای یادگرفتن زبانهای‌گوناگون آسوده می شدیم .

ازاینجهت‌است‌که ازقرن‌گذشته کسانی دراروپا باین اندیشه برخاسته‌اندکه یك زبانی‌را زبان دوم اروپا یاجهان گردانند وبرای اینکار ناگزیر شده‌اند یك زبانی از پیش خود پدیدآورند . زیرا زبانهای امروزی چون هریکی‌ازآن یکمردم‌میباشد درسایه‌کینه‌بازیها که مردمان بایکدیکر دارند هرگز رضایت نخواهند دادکه یکی ازآن زبانها درسراسر جهان رواج گیرد . وانگاه زبانهای امروزه بسیار دشواراست‌که برای یاد گرفتن آسانترین‌آنها دوسال زمان دربایست‌است . ولی اگر زبانی اختراع نماییم از یکسوی از کینه وتعصب مردمان برکنار خواهد بود و ازسوی دیگر میتوان زبانیرا اختراع نمود که دو ماه بلکه کمتر یادگرفته شود . باینجهت دراروپا تاکنون زبانهای بیشماری اختراع شده‌که یکی ازآنها اسپرانتوست .

اسپرانتو چندان آسانست‌که میتوان آن‌را درچند روز یادگرفت . ولی پیشرفت

آن بتازگیها کم شده وبلکه میتوان گفت که کم کم فراموش گردیده از میان میرود ، بویژه با گرفتاری امروزی اروپا .

بهرحال اسپرانتو زبان‌دوم برای اروپائیان بوده . درشرق‌ما باید زبان‌دیگری‌را برای این مقصود برگزینیم . و ماچون میخواهیم ایران جنبشی‌کرده راهنمای سراسرآسیا شود و کشورهای شرق‌راازاروپاپیکری ودیگرآلودگیهاآزادگرداند ازاینجهت بیاری خدازبان فارسی درسراسرآسیاپراکنده خواهدبود وچون‌تاآنجاکه مامیدانیم‌آسانترین زبان‌میباشد اینست که هیچ مانعی ازاینکه زبان‌دوم آسیا باشدندارد ازاینجهت ما نیازی بزبان اسپرانتو نداریم‌همچنین نیازی بساختن یکزبان نوین نیست . بلکه باید بکوشیم وایران‌را راه نمای آسیا گردانیم وآن زمان ناگزیر فارسی زبان دوم شرق خواهد گردید .

***

پرسش :

دربیشتر نگارش‌های پیمان‌کلمهٔ « تردامن » دیده میشود وچون درنوشته‌هاییکه ازپیشنیان بیادگاراست باین کلمه برنخورده‌ام خوب‌است معنی ومورد استعمال آن‌را تعیین نمایید ؟

واینکه درآن شعر من (درصف . . . .) رند تردامن دیده‌میشودکلمهٔ تردامن ازمن نیست وبجای این‌کلمه « رند آلوده » بوده .گمان من‌آنستکه این کلمه ویژهٔ نابکاری زنان‌است ودرهوس‌رانی‌مردان‌موردی ندارد تاپیش‌دانشمندگرانمایه نهفته چیست؟

قم : **مرتضوی (صفیر)**

پاسخ :

« تردامن » دربرابر « پاکدامن» بکار میرود .گویاگناه‌را بافتادن دریك چاله پرلجن تشبیه مینموده‌اند . ازاینجهت بیگناه‌را پاکدامن میگفته‌اند ومقصود آنکه بچاله نیافتاده ودامنش آلوده یاتر نگردیده ودربرابر آن‌گناه‌کاررا « تردامن » و «آلوده‌دامن» هردو میتوان گفت . « تردامن » را گویا پیشنیان نیز بکار برده‌اند . اگر هم نبرده‌اندباکی نیست وما میتوانیم ازروی سنجش با « پاکدامن » آن‌را بکار ببریم . شاید هم‌مقصود ازآلوده دامن یاتردامن میخواره بوده زیراکه درمیخوردن دامن‌آلوده وتر میگردد ولی‌کسیکه می نمیخورد دامنش پاك میماند.

اما گفتن آن تنها بزنان نابکار جهتی ندارد . میتوان بمردان نیز گفت . بدانسان که پاکدامن بهردو گفته میشود .

یادداشتهای تاریخی

— ۲ —

این قسمت را بدقت بخوانید

حوالی غروب روز دوشنبه ۲۷ رجب ۱۳۲۴ آقا سید حسین خان ونگارنده از روی پل قاری عبور میکردیم به آقا سیدحسن تقی‌زاده تصادف نمودیم . ایشان پرسیدند خبر تازه چه‌دارید؟ جواب گفته شد جمعی درصددند بقونسولخانه انگلیس رفته باطهرانیان هم صدا بشوند . بااینکه خود تقی‌زاده‌مروج افکارشناخته شده و(تجسس احوال کنونی ایران باحاکمات‌تاریخی) اثروی بودکه‌طبع ونشرش باعث کینه ورزی اجزاء درخانه ولیعهد وعلما گردیدحتی درقدم‌زدن بااین دونفر موافقت نکرد وهمانشب از شهر خارج و بسمت جلفا رهسپار شده بخشملی آقای سابق‌الذکر درجلفا مساعدت کرد که بدون تذکره ازخاك ایران بجلفای روس عبور کند .

عصر سه شنبه بیست وهشتم رجب ۱۳۲۴ قمری

خبرآوردند جمعی ازائمه‌جماعت درمنزل آقامیرزاعبدالرحیم کلیبری‌جمع شده اند دراطراف قضایای‌جاریه طهران مذاکره‌میکنند

اجتماع حضرات ازمتفرعات همان عهدومیثاق اتحاد خانواده حاجی میرزا محسن ومیرزا صادق باسادات ارزل فعلیت یافته بود .

نگارنده درمجمع مزبور حاضر شدم معروفین ائمه جماعت درآنجا جمع بودند که یکی ازآنها شیخ اسمعیل هشترودی وآقا میرزا علی‌اکبرمجاهد بودسیدهاشم نیزبه‌آنجا وارد شده ازمذاکرات نتیجه گرفته نشد . آقای میرزا علی اکبر بابنده بیرون آمده ایشان

گفتند امشب درمحله شتربان منزل آقا سید رضی آقا از سادات ارزل یکعده جمع خواهند شد بیا متفقاً به‌آنجا برویم .

شب درمنزل آقا سید رضی اشخاص ذیل تصمیم گرفتند که فردا درموقع طلوع باید بقونسولگری انگلیس رفت :

سیدهاشم میر ربع میر ستار میرزا علی اکبر مجاهد میر جلیل میرزا محمدعلی سرکانبوری که یکنفر طلبه بود آقا اسمعیل حاجی‌محمد باقر سقط فروش میریعقوب برادر آقا میرمحمودپیشنمازراسته کوچه مشهدی‌باقرعطار آقاسیدرضی‌خودش آقا میر حبیب میر یعقوب که بعدها دربان انجمن معروف شد دونفر طلبه دیگر که اسمشان درنظرم نیست نگارنده جواد .

این اشخاص دو بدو ازمیدان کاهفروشان ازسمت قبرستان کجل (گلستان فعلی) بقونسولخانه رهسپار شدند . تنها آقامیرجلیل ازاین‌دسته سواشد که رفته درمدرسه صادقیه یکعده ازطلاب‌رابرداشته بازاررا ببندند . مادرموقعی بقونسولخانه وارد شدیم که هنوز قونسول درخواب وآفتاب طلوع نکرده بود .

چون دراثرجنگهائی که درقفقاز مابین مسلمان وارمنی اتفاق افتاده بود نگرانی کامل‌درشهر حکمفرمابود حتی‌پیش ازآنکه جعفر آقا شکاك را بقتل رسانند بایکدسته اکراد مسلح و سرباز مامور نموده بودند که ارمنستان‌را حفظ وقراولی محله‌ارامنه بروی‌سپرده شده‌بود متحصنین چنین‌پیش‌بینی‌نمودند که‌پس ازبستن بازار وهجوم اهالی بارمنستان که قونسولگری انگلیس در وسط معمورهٔ ناحیه معهوده‌است ممکن است مخالفین وطرفداران حکومت با القاء شبهه

پرده خونین محاربه قفقازرا درتبریز تجدید نمایند وسیله جلوگیری ازاین پیش آمدبدینشکل تصویب‌شد یکنفر بخانه‌زکریا تاجر باشی روس‌ها که فاصله بین خانه او وقونسولگری بیشتر ازسی قدم نیست رفته اورا ازمنویات متحصنین مستحضر نموده توسط خلیفه‌گری ارامنه اطلاع دهند که ازهجوم اهالی بسمت ارمنستان وحشت نکنندو کسبه ارامنه ملتفت شوند که آلت دست دیگران نشوند .

گرچه ازموقع این اقدام قدری گذشته وبس دیر بود ولی درهرحال روشن نمودن‌آتش چنین فتنه مقدور نگردید .

قونسول انگلیس ازخواب بیدارشد میرزا علی‌اکبرمجاهد وسیدهاشم‌را بحضور خود پذیرفت وسؤال نمود مقصود ازتحصن چیست؟ ایشان مقصودرا بیان‌نمودند قونسول درجواب گفته‌بود ماکه نمیخواهیم بامور داخلی‌ایران دخالت کنیم ولی‌درهرحال اگر بازار ودکاکین‌بسته‌را عموم دراین قونسولخانه‌تحصن اختیار نمایند چون نام‌ملت سنگین‌است ما ناگزیر ازقبول هستیم‌ولی اگرشما بخواهید بااین عده مختصر دراینجا بمانید ما نمیتوانیم بامقاصد شما موافقت کنیم! آقایان‌را ازمحضر قونسول بیرون آمدند دراینموقع آقامیر جلیل که بقصد بستن بازار بامعاونت طلاب صادقیه بمدرسه‌مزبور رفته بود باقیافه مأیوسانه وارد حیاط قونسولخانه‌شد مطالعه کنندگان باید اندازهٔ یأس واضطراب ووحشت این‌جمعیت‌قلیل‌را خود سنجیده وملتفت شوند که خبر سید جلیل واستماع نظریه قونسول چه‌اثرات در اعماق قلب ایشان ایراث مینماید قونسول میگویداگر عموم بقونسولگری نیاید ماازقبول شمامعذوریم حتی علاوه کرده‌بود اگر

متحصنین تنها باین اشخاص معدود منحصر شود حفظ وحمایت آنها
نیز برای ما غیر ممکن است .

بستن بازار

پس ازآنکه عده سیزده ویاچهارده نفری بقونسولگری رفتند
جمعی هم ازدوستان وهمفکران حضرات دربازار احساسات را ترصد
وترقب ومردم را بیدار میکردند: (میگویندامروزبازارها تعطیل خواهند
نمود - گویا بقونسولخانه انگلیس رفته اند - بهتر اینست بساط
متاع فروش خودرامحدود کنید) درعرض وطول بازار ومجامع این
اخبار وشایعات دوران مینمود ویك حال انتظار واضطراب بافکار
مردم حکومت میکرد این اخباررا هر کس بر نفع خود ترجمه میکرد ویکعده
هم درصدداغتنام فرصت بود که ازخصمای خود انتقام کشیده طرف را
بزانو درآورد .

آقاسید باقرپسر حاجی میر جعفر اسلامبولچی که ازمحترمین
سادات ارزل وجوان خون گرم باتهوری بود چهل تومان وجه نقد
ازخانواده حاجی سید مرتضی مرتضوی تحصیل وشب را درمنزل سید
رضی بامتحصنین بسربرده وبحضرات اطمینان داده بود که مصارف
ضروری آنی را خواهدرسانید وبایکعده مخصوص مردم را بموافقت
باپناهندگان تشویق میکرد .

درحالیکه رشته امید ازهرطرف قطع شده بود متحصنین مجلس
مشورتی درزاویه حیاط قونسولگری تشکیل وضعیات را تحت نظر
دقت درآورده یگانه چاره که میدیدند این بود یکعده ازمتحصنین
بخارج رفته دربازار چند تیر هوایی خالی نموده مردم را به بستن

بازار مجبور نمایند .

چهار نفر ازآنها بهبازار رفته میرربیع مشهدی باقراسمعیل سقط فروش میرستاردربازار شیشه گرخانهچندتیربهواخالی کرده بفاصله کمی باصورت ولباس گردآلود مراجعت نمودند واین اقدام متهورانه ایشان که باید درتاریخ انقلاب آذربایجان باطلا نوشته شودمقدرات قضیهرا حل کرده روح جسارت بقالب این چند نفر دمید .

یاد داریم درمراجعت رفقای ایشان دست وپای این جوانهای پاك قلبرا بوسیدهکویی دیوار آهنین قلعه وحصاراستبداد شکافتند

چند ساعتی ترتیب قونسولخانه بدین نحو بود مردم بازاررا بسته دستجاتایشان بهقونسولخانهآمدهبعضی ازدرب قونسولخانه قدری تماشاکرده برمیگشتند عده دیگر بحیاط واردشده پس ازاندك‌توقف مراجعت می کردنددیرزمانی یك‌نحو بهت وحیرت لاتکلیفی برمردم حکمفرما بود .

آقا سید باقر خودرا بقونسولخانه رسانیده ضروریات آنی‌را تدارك جمعی ازدوستان صمیمی وطرفداران بقونسولخانه آمده واز طرف مامورین قونسولگری درسالون بزرك وچند باب اطـاق باز کرده برای‌توقف بتدریج‌زمینه‌حاضرشدو گاهی‌ازطرف‌متحصنین بایراد نطق وخطابههم اقدام می‌شد حوالی‌ظهربود حاجی میرزا ابوالحسن معروف ماوراءالنهر وآقاشیخ سلیم باجمعیتی‌بقونسولخانه واردویکعده حقیقة درمقابل اقدام ایشان بخاك افتادند .

دریك‌زاویه عمارت اطاق کوچکی‌را بهتشکیل دفترویاتحویل خانه اختصاص دادند وبدرب آن تابلوئی زدند .

مامور مخصوص محمدعلی‌میرزا ومذاکرات ایشان

حاجی مفاخرالدوله کارگذار مهام امور خارجه که معروف بود پل آجی‌را بروسها فروخته دراینموقع عرض اندام نموده بنای اندرزونصیحت‌را به‌متحصنین گذارده وطرف‌خطاب وی حاجی‌میرزا ابوالحسن بود. بعقیده مامور معهود مردم ازتاخیر وصول‌حوالجات دیوانی ومستمریات‌امروزی که برای عاطل وباطل نمودن مردم‌بهترین وسیله بود بستوه آمده پرداخت آنهارا مطالبه مینمایند وبعقیده خود به‌بیرون‌آوردن متحصنین دسترس حاصل کرده. درنتیجه جواب شنید که‌آزردگی قلب‌توده ازحکومت بواسطه همین تبذیر واسرافهای بیمورد است که بیت‌المال جامعه را بمواردی صرف نکنند که‌برای تیره‌روزگاری مملکت یگانه عامل مؤثر است .

دیگر این دام‌را باید برای مرغهای دیگر گسترد عنقای ملت راآشیانه فکروآمال‌بس‌بلنداست. حاجی مفاخرالدوله باحالت‌یاس برگشت عصرهمانروزآقامیرزاحسین‌واعظ باجمعی‌ازاهالی‌محله‌خودبقونسولخانه آمده‌بایرادنطق‌وخطابه‌مشغول‌شد ودرب مسجدیکه درجنب قونسولخانه واقع بود باز کردند ویك‌قسمت ازمردم درمسجد جمع شدند .

برای اینکه مردم جسارت خودرا از دست ندهند درروی کارتهای کوچك این‌عبارت نوشته میشد : دارنده ورقه درتحت حمایت دولت بریتانی کبیراست .

انتشار سی وچهل قطعه ازاین‌کارتها مردم بازاری را مطمئن ساخته بتدریج به‌جمعیت مردم افزود .

یکدستگاه کوچك برای طبع ونشر که بنظرم تیپوگراف

مینامیدند تدارک نموده درشب اول تحصن سی‌ام رجب انتباه‌نامه تهیه طبع‌وصبح منتشرشد . ضروریات همان روز وشب ازقبیل چای‌وغذا وغیرذالك باهمان چهل‌تومان تهیه‌شد وزعمای قوم تهیه وجه‌را برای اداره‌امور لازم‌می‌دانستند . درمقدمه نطقهائی که‌درقونسولخانه‌ومسجد ایراد میشد چندین قطعه از اشعار شعرای قدیم ویامعاصر بسی مؤثر میافتاد من‌جمله اشعار حاجی میرزا عبد الرحیم طالب اوف که ذیلا دوبیت‌آن درج می‌شود .

ایوطن ایکه مرا قبله بجز روی تو نیست
نپرستم بخدا کعبه اگر کوی تو نیست
عقل کل مهر تو را ارزش ایمان بنهاد
خوش بها داد ولی قیمت یکموی تونیست(۱)

دراوایل هزار وسیصدوبیست چهار که‌تهور وشجاعت سیاسی درافراد اهالی رو بفزونی گذاشته‌بود این اشعاررا نوشته بدرویش مجنون که قیافه موقروصدای دلکش داشت‌دادیم که بجای‌قصائدسابق این اشعاررا خوانده مخصوصاً برای تشویق وی مبلغی به کشکولش پول‌انداخته میشد که‌مخالف معمول ومافوق انتظارش بود (خودم مکرر کتاب ولباس خودرا فروخته به کشکول او انداخته بودم) این دخل غیر مترقبه در ذائقه درویش مجنون بسی شیرین واصرار

(۱) طالبوف اگر شعر نمی‌گفت بهتربود - وطن نه‌روی دارد ونه‌موی وطن راهم نمی‌پرستند بلکه بنگهداریش می‌کوشند .

داشت اگر ازاین قبیل اشعار وطنی هست بوی بدهند که در کوچه وبازار بخواند .

خواص اصحاب در خانه محمد علی میرزا به تکاپو افتاده از کسانیکه کوشش بی‌اندازه می‌نمودند یکی مفاخرالملك‌ودیگری سید محمد یزدی بود . این سیدمحمد که بعدها بطالب‌الحق معروف شدنخستین حرکات‌ماجراجویانه او تهیه‌وسائل غارت خانه نظام‌العلماء وخویشاوندان وی بود که باعث ریخته شدن چندین خون ناحق‌شده واشخاص بیگناه شربت مرگ‌را نوشیدند . دراین اقدام بدواً مردم را بمباهله و نفرین محتکرین دعوت نموده تا بالنتیجه بمقصود خودش نائل گشت . بعد از انتشار اخبار تبریز اقدامات آشوب طلبانه اورا درصفحات حبل‌المتین درج وبعدها روزنامه مزبور وروزنامه پرورش که دراسکندریه چاپ میشد حاجی‌سیدمحمدرا کاملا معرفی نمودند که این شخص دربمبئی و کلکته هند مرتکب قتل شده و از محبس حکومت هند فرار نموده .

آخرین عمل شرم آور مشارالیه تدارك موجبات بمباردمان گنبد مطهرحضرت رضوی واقدامات روسهای تزاری بود که یك صفحه خونین بمصایب ایران افزود ـ این عنصر شریر محرم راز محمد علی میرزا وطرف شور وارث تاج تخت ایران بود که برای شناختن آن مراجعه به‌حبل‌المتین ونامه پرورش که درسنین نوزده و بیست‌انتشاریافته بهترین وسیله‌است محمدعلی‌میرزا درمقابل این‌نهضت باحیرت ولاتکلیفی‌مواجه ونمیدانست بچه‌ترتیب‌بامتحصنین معامله کنند

لغزشهای ما

زیر این عنوان لغزشهای تاریخ آذربایجان راکه یادآوری میشود چاپ می‌کنیم

اینکه درشماره سوم سال دویم پیمان ضمن تاریخ هجده ساله آذربایجان عکس جمعی‌راچاپ‌ونوشته بودید درانجمن برداشته‌شده اشتباه‌است همان پیکره موقعی برداشته‌شده که قشون روس‌میخواست ازجلفا داخل‌ایران شود درتلگرافخانه کمپانی‌اجتماع نموده تلگرافاً باسیم کمپانی بامحمدعلی میرزا جداً داخل مذاکره شدندکه قشون روس‌را وارد نکند اهالی‌هم ممکن‌است ازمستدعیات خود صرف‌نظر نمایند پس از گفتگو ومخابرات زیاد جوابیکه رسید نتیجه این شد که ما خودمان می‌توانیم قشون روس را در موقع خود عودت دهیم بهرصورت قبول نکرد.

باز درشماره پنجم سال دویم نوشته شده (یکی ازمجتهدین بزرك نجف فتوی میداده که خواندن حبل‌المتین برهمه‌کس‌واجب میباشدگویا شیخ ممقانی بوده) درایموقع آقای‌ممقانی درحال حیات نبودند یکسال قبل ازانقلاب برحمت ایزدی پیوسته بود ممکن‌است همان فتوی ازحضرات حجج‌الاسلام‌آخوند ملاکاظم خراسانی‌وآقای حاج شیخ‌عبدالله مازندرانی وحاج میرزا حسین حاجی‌میرزا خلیل که هرسه بزرگوارجداً طرفدار سلطنت‌مشروطه بودندبوده باشد.

(عبدالله صادقی)

پیمان : این‌نگارش ازآقای حاج میرزا عبدالله خان صادقی(حاج‌معین‌الرعایا) است که خود ایشان ازپیشوایان آزادیخواهان‌تبریز بوده وسالیانی سمت نمایندگی درانجمن ایالتی داشتند چنانکه نام ایشان بارها در تاریخ آذربایجان خواهد آمد و ما سپاس

برایشان می‌گزاریم که باین یادآوریها می پردازند درباره یکره شماره سوم سخن ایشان حجیت دارد ودرچاپ دوم بایداین شرح درزیر آن چاپ کرده شود .

درباره عبارت شماره پنجم مقصود ما زمانهای پیش ازمشروطه است که در آن زمان آقا شیخ‌حسن‌ممقانی زنده بودند . من‌این موضوع‌را درکتابی دیده‌ام که اکنون نام آنرا یاد ندارم ولی امیدوارم برای‌چاپ دوم نام کتاب‌را بدست‌یاورم وخبررا روشن‌تربنگارم.

درصفحه۳۱ ازتاریخ آذربایجان اسم‌شعاع‌السلطنه پسرمظفرالدین شاه فتح‌الله میرزا نوشته شده‌است وحال اینکه اسم وی ملك‌منصور میرزا بوده وفتح‌الله میرزای‌شعاع‌السلطنه یکی‌ازپسرهای فتحعلیشاه‌است اگرچه‌این اشتباه ضرر بجائی نرسانیده وباعث اشتباه درشخص شعاع السلطنه نمیشود لکن محض یادآوری برحسب‌دستور خودتان‌نوشته‌شد

درشماره‌دوم ماهنامه صفحه۱۳۹ خرده گیرمحترم مصحح کتاب بیان‌الادیان اسم ونسب مؤلف کتاب مذکوررا (محمدبن‌عبیدالله‌بن علي‌بن حسن‌بن حسین‌بن علی‌بن ابیطالب) نوشته‌است پیداست که درچاپ اشتباهی‌رخ داده‌ودراصل نگارش یاحسن‌بن‌علی‌بن‌حسین‌بوده یاحسن بن حسن که مقصود حسن مثنی پسر حضرت مجتبی باشد درهرصورت اشکال نگارنده این‌است که بنابرآنچه خرده گیرمحترم نوشته‌اند تألیف کتاب بیان الادیان در ٤٨٥ بوده‌است تا سال رحلت امیر المؤمنین علی تقریباً چهار صدو پنجاه سال می شود و اینمدت اقتضا دارد که لااقل ده دوازده نفر فاصله‌باشد مابین مؤلف کتاب وآنحضرت وحال آنکه این قسم که‌نوشته‌اند چهار یاپنج نفرواسطه بیشتر نمیباشد نمی‌دانم علاوه برآنچه نوشته شد باز درچاپ چیزی افتاده یادر نگارش سهوی شده‌است یا مبدء این اشتباه ومسامحه از تواریخ‌است که مابین اسامی پدران او آنچه‌را نمی‌دانسته‌اند ازقلم انداخته‌اند ونویسنده مقاله مزبور ملتفت مسامحه تا سهو آنان نشده وبهمان قسم نوشته‌اند . چهار محال - **وحدت**

پیمان : درباره خرده‌گیری نخست ما اقرار داریم‌که اشتباه کرده‌ایم واین

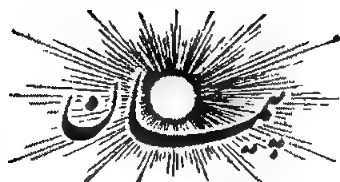
اشتباه را کسان دیگرهم یادآوری نموده‌اند . اما خرده‌گیری دوم اگر پاسخی دارد خود آقای نگارنده خرده‌گیری برکتاب بیان‌الادیان پاسخ بفرستد .

— ۳ —

در گفتار نهم که گزارش اسفند ۱۲۸۵ را می‌نویسید درقسمت نخست ذکر شده است : « آقا میرهاشم دوچیی که گفتیم بتهران رانده سپس عنوان نمایندگی باو دادند گویا بپاس خواهش مردم دوچی بود که انجمن باردیگر بازگشت اورا بتبریز خواستار گردید واو در روز آخر بهمن هفتم محرم ۱۳۲۴ بتبریز بازگشت » . بطوریکه درمقدمه کتاب ذکر شده آقا میرهاشم یکی ازپیشروان انقلاب و از کسان اولی بود که در قنسولخانه متحصن شد وسپس براثر قضایایی که شرح داده اید ازتبریز رانده شد ـ بعد ازانکه محمدعلی میرزا بطهران رفت بااو ملاقاتهایی نموده وخواست بمصداق مثل معروف (کرم درخت ازخود اوست) بدست آقامیرهاشم انقلاب تبریز را خاموش نماید . آقا میرهاشم نیز همین پیمان را باوبست زیرا شهرت دارد بمحمدعلی میرزا گفته بود (کسی که شتررا بیام برده خود اونیز می‌تواند پایین‌بیاورد) مفهوم ازاینکه چون پیشرو انقلاب واول آزادیخواهیکه درقنسولخانه متحصن شده وفتنه‌ها برانگیخت من بودم بازهم باید خودم انقلاب آزادیخواهی را خاموش نمایم اما چگونه درانجمن تبریز رسوخ و نفوذ نموده بود که انجمن بازگشت اورا تصویب نموده وخواستار شده بود بر ما پنهان است وبهمین مناسبت‌هم پس ازبازگشت به تبریز بدستیاری وپشتیبانی اهالی دوچی (شتربان) برعلیه آزادی ومشروطه خواهی قیام وآن‌فتنه هارا برانگیخته وباعث‌قتل جمعی همشهریهای بی گناه خود ازموافق ومخالف گردیده .

سبزوار ـ **صادقی**

پیمان ـ از این یادآوری سپاسگزاریم ولی این‌شرح بانگارش ما منافات ندارد بهرحال خود انجمن آمدن سید هاشم را خواست وگرنه نمیتوانست به‌تبریز بازگردد .



گزارش شرق و غرب

۱ — شکایت فرانسه در انجمن جهانیان

در شماره پیش گفتیم که فرانسه از اینکه آلمان بند پنجم پیمان نامه ورسایل را لغو ساخته وبگرفتن سپاهیان پرداخته شکایت بانجمن جهانیان نموده سپس درکنفرانس استرازا چنین تصمیم گرفته شده که نمایندکان انگلیس و ایتالیا نیز در آن شکایت شرکت کنند .

روز شانزدهم آپریل (بیست وششم فروردین) شکایت دولتهای سه‌کانه در جلسه انجمن جهانیان برسیدگی درآمد وخلاصه آن اینست که آغازکردن آلمان به گرفتن سپاهیان مخالف پیمانهاییست‌که درمیانه دولتهای اروپا بسته‌گردیده وچون‌آلمان به‌تنهایی پیمان شکنی‌کرده این‌کار اورا دارای حقی دراین‌زمینه نخواهد ساخت بلکه آلمان ازاینجهت که بنیاد صلح وآرامش‌را رخنه دار ساخته درخور نکوهش میباشد . سپس دولتهای سه‌کانه ازانجمن خواستار میشوند که آلمانرا به‌بیحقی محکوم ساخته و آنگاه تدبیرهایی‌را برای جلوگیری ازرخ دادن مانندهٔ چنان‌کاری درآینده بیندیشد .

کفتگو چون آغاز گردید نماینده شوروی چنین گفت که کوشش آلمان به آماده‌کردن سپاه وبرك وساز جنگی نه برای نگاهداری‌کشور خود بلکه بقصد تاختن بکشورهای دیگران میباشد سپس برخی نمایندکان دیگر گفتگوهایی‌نمودند وسرانجام‌همهٔ نمایندکان بجز ازنماینده دانمارك همداستان‌گردیده ازروی درخواست فرانسه رأی به محکومی آلمان دادند .

این‌کار ازانجمن جهانیان شاید نخستین‌کار بزرگی بوده وازاینکه انبوه‌دولتهای بزرك سخن یکی‌کرده دربرابر آلمان ایستادگی نشان میدهد کار پسندیده ایست وخود نتیجه این همدستی وهمکاری آن دولتهاست که آلمان ازجوش وخروش کاسته ویاد داشتی‌که پس ازرأی انجمن بدولتها فرستاد لحن آرامی داشت .

اگرچه این کار انجمن داوری یاقضاوت شمرده نمیشود . زیرا از یکسوی آلمان عضو انجمن نمیباشد واز آنسوی انجمن راهی برای ناگزیرکردن آلمان بقبول حکم ندارد واگردولتها بزور آزمایی برخیزند آنخود مایه جنك وستیز خواهد بودکه این رأی ورسیدگی بعنوان پرهیز ازآن کرده میشود ، ازاینجاست که کنون‌را بیش‌از آن نتیجه بدست نیامده که آلمان بیکبار ازانجمن جهانیان بریده بتنهایی زیست‌میکند وانجمن‌را دشمن خود میپندارد .

لیکن بهرحال این همدستی دولتها دربرابر آلمان بعنوان اعتراض به‌شکستن یك پیمان اثر خودرا دارد واگر درزیر کاسه نیم‌کاسه‌ای نباشد وبرخی ازاین‌دولتها آنچه را که دربیرون مینمایند دردرون خلاف آنرا نکنند همین‌کار باعث خواهد بود که اوروپا تادیر زمانی ایمن زید واز آسیب جنك آسوده باشد . زیرا شك نیست آلمان به‌تنهایی بجنك بااین‌همه دولت برنمیخیزد . اگرهم ژاپون‌را درنهان همدست او بشناسیم چون ژاپون درآسیا ودور ازآلمان نهاده چندان یاوری بآلمان دربرابر دولتهای مرکزی اوروپا نخواهد توانست .

چنانکه مانند این پیش‌آمد درزمینه اتریش رویداد که آلمان آشکارا چشم بآنجا دوخته وازدخالت بکارهای آنجا خودداری نمینمود بلکه میدانیم‌که همین‌دخالت اومایه‌خونریزیهایی دراتریش‌گردید . ولی‌پس ازآنکه انبوه دولتها باین دخالت‌مخالفت نمودند وایستادگی آشکار ساختند آلمان ناگزیر شده سیاست خودرا تغییر داد .

اینست مهمترین حادثه‌ای که دراین یکماه درغرب رویداده و میتوانگفت که پیش‌آمد بسیارسودمندی است، واثر آن تادیر زمانی دراوروپا نمودار خواهد بود .

۲ — کوششهای آلمان بامادگی جنگی

دراین میان آلمانیان بکارخود سرگرم هستند وباآنکه پس‌ازرأی انجمن‌جهانیان دربیرون ازجوش‌وخروش‌کاسته‌اند درنهان ازدنبال کردن نقشه خود بازنمیایستند وبزرگان آن‌کشور درگفتار های خود باهمه دعوی صلح خواهی ازاین نکته باز نمیگذرند که دیگر آلمان سربیغل بیگانگان نخواهد داد . بتازگی‌هم کشتیهای زیردریایی‌سفارش داده اند که ساخته شود واین‌کار مایه شکایت انگلیسیان‌گردیده وآنراگام دیگری در راه شکستن پیمان ورسایل شمرده‌اند .

این کارها زمینه بدست پاره سخن فروشان داده که مقاله هایی درباره‌ابزار

های بسیار شگفت آلمان مینویسند وبیاپی ستونهای روزنامه هارا پرمی‌سازند که ترجمه آنها در روزنامهای عربی وفارسی نیز دیده میشود .

این نگارشها افسانه های بیسروبنی بیش نیست . زیرا دولتی که میکوشد راز های جنگی را از مردم خود نیز پوشیده دارد چگونه یك نویسنده بیگانه آواره پی‌بآنها می‌برد ؟! پیداست که آن نویسندگان چون ازراه نویسندگی نان‌میخورند وهرکدام یکمبر بارمان بافی ودروغ‌پردازی بسر داده کنون هم این‌دروغها رامیبافند.

انکار نکردنیست که هم آلمان وهم دولتهای دیگر پیاپی تهیه ابزار جنك میکنند واین خود گرفتاری بیمناکی است که دیریازود بجنك خواهد انجامید ولی این نگارش ها بیشتر آنها دروغ ویا ازراه تدبیرسیاسی است . کنون را خرسند باید بود که همدستی دولتهای بزرك دربرابر آلمان مایه جلوگیری از جنك می‌باشد .

۳ - پیمان نوین روس وفرانسه

یکی ازنتیجه‌های همدستی‌دولتها دربرابر آلمان پیمانیست‌که بتازگی‌درمیان‌دولت شوروی روس بافرانسه بسته شده . این دو دولت‌که از چند سال پیش رابطه‌های دوستانه باهم یافته ویکرشته از دولتهای‌کوچك بالکان‌را باخود همدست‌گردانیده‌اند و تاکنون پیمانهای بسیاری‌باهم‌دارند بتازگی نیز پیمانی دراین زمینه باهم پرداخته‌اندکه چون دولت سومی آهنك جنك وهجوم بایکی ازآنها بنماید دو دولت بیدرنك بشور پرداخته درراه جلوگیری‌همدست وهمقدم‌باشند .گفتگوی این پیمان ازمدتی پیش‌آغاز شده بوده بتازگی‌هم مسیولاوال وزیر خارجه فرانسه بعنوان آن سفری بمسکو نمود وبدینسان پیمان درمیانه انجام‌گرفت .

ماازروی آگاهیهای مختصری‌که ازحال این‌پیش‌آمدها می‌یابیم درست‌نمیدانیم این‌پیمانها وکنفرانسها تاچه اندازه ارج واثر داردوازآنسوی بدبینی‌که باروپاییان‌داریم مارا مانع ازآنست‌که بهرکار وکوشش ایشان نتیجه‌های‌سودمندی بیانگاریم ازاینجهت گفتگورا دراین بازه‌کوتاه می‌سازیم .

بهرحال امروز درمیان دولتهای اروپا دو دولت فرانسه وروس بیش از همه ارتباط بایکدیگر دارند وبیش ازهمه دربرابر آلمان‌کوشش بکار می‌برند . ولی بگفته روزنامهای آلمان دور نیست‌که درآینده پشیمانیهایی ازاین دوستی ونزدیکی پدیدآید .

زیرا این دوستی زمینه پیشرفت بلشویکی‌را درفرانسه پهناورتر می‌سازد واین خودزیان بزرگی برفرانسه خواهد بود وچه‌بسا که رابطه اورا بادولتهای دیگر سست گرداند. دراین باره نیز ماچون آگاهی روشنی نداریم ازگفتگوی بیشتر خودداری می‌نماییم.

٤ -کشاکش حبشه وایتالیا سخت‌تر گردیده.

کشاکش حبشه وایتالیاکه بارها یادآن‌کرده‌ایم هنوزبجای خود هست بلکه‌در آخرها هرچه سخت‌تر گردیده که ایتالیا پیاپی سپاه روانه افریقا می‌سازد ازآنسوی‌حبشه نیزبآمادگی‌می‌کوشد. ایتالیا از اینکه دولتهای فرانسه و انگلیس میانجیگری می‌کنند دل آزرده است نیز دخالت انجمن جهانیان را ناروا می شمارد واین خود دلیل است کدولت اروپایی ایتالیا مغرورانه و ستمگرانه رفتار می‌کند و حقی را که بردولت کوچك اتریش می‌دهد وخود او ودیگر دولتها دخالت بنگهداری آن‌می‌کنند ان حق‌را بدولت افریقایی حبشه نمیدهد.

همین موضوع‌که اختلاف‌ایتالیا وحبشه ازمدتها بانجمن جهانیان رفته وتاکنون نتیجه‌ای بدست نیامده ولی در موضوع شکایت فرانسه ازآلمان بیدرنك انجمن رأی داد بهترین دلیل است که انجمن جهانیان عنوانی‌را که بخود بسته دارا نمیباشد بلکه يك انجمنی ازدولتهای بزرك است که برای پیشرفت کارهای خود پدید آورده اند وجز بسود خود کار نمیکنند. مابارها این رفتار را از انجمن جهانیان میبینیم که در پاره پیش‌آمدها سستی وبیکارکی بیاندازه ازخود مینماید وبرعکس دریکرشته موضوعها چابکی ونیرومندی بسیار آشکار میسازد.

شگفت است‌که بگفته آژانس سیاستگران ایتالیا حبشه‌را متهم میدارندکه‌هنوز خرید وفروش برده‌را متروك نداشته واین تهمت‌را دستاویز ستمگری خود می‌گیرند. ماازحبشه دوریم واین نمیدانیم‌که آیا داستان برده فروشی چه‌حالی دران‌کشور دارد وهرگزنمیخواهیم‌ازبرده فروشی هواداری‌کنیم. ولی می‌گوییم ایتالیاییان سیاهکاریهای ننگین خودرا در جنگهای طرابلس‌که مدتها درستونهای روزنامهای امریکا و اروپا یادکرده می‌شد فراموش نسازند. نیز فراموش نسازندکه داستان خونریزی‌که‌کارگران اتریش برسر لقمه نان باهم داشتند ومانندهٔ آن درهمه‌کشورهای اروپا همیشه هست بدتر ازموضوع برده فروشی می‌باشد.

آنچه پیداست جنك درمیانه دودولت خواهد درگرفت . آژانسها بتازگی نطق پادشاه حبشه را که در پارلمان نموده نشرکردند و از آنهم پیداست که دولت حبشه جنك را ناگزیر میداند . دراین جنك نگرانی ازآن نیست که سپاهیان حبشه سستی در برابر لشکر ایتالیا بکنند . زیرا سپاه حبشه همیشه بدلیری شناخته شده‌اند ودر سایه توانایی ونیرومندی لشکر است که حبشه تااین زمان خودرا دربرابر دولتهای طمعکار اروپا نگهداری نموده . نگرانی بیشتر ازرهگذر ابزار جنك است زیرا چه بسا که ایتالیا یکرشته ابزارهای نواختراعی بکار ببرد که حبشه دسترس بداشتن آنها پیدانکند ازآنسوی سیاست اروپا بجایی رسیده که شایدکمتری ازدولتهای بزرك میل بسوی حبشه داشته باشد وهمگی خواه نخواه بسوی ایتالیا خواهندگروید .

۵ - زمین لرز در مازندران .

یکی ازحوادث ماه فروردین زلزله سختی است‌که درمازندران روی داد وچون خبر درست آن نشر نیافته بود ما درشماره گذشته ننگاشتیم :

شب آدینه بیست ودوم فروردین ماه دوسه ساعت پس ازنیمشب زمین لرز بسیار سختی درمازندران روی میدهدکه سربسر کنارهای دریای خزررا فرامی‌گیرد بلکه تکان آن تاتهران نیز رسیدکه بیشتر مردم را از خواب بیدار ساخت ولی‌کانون لرزه چهاردانکه و دودانکه وهزارجریب وشهر اشرف وآن پیرامونها بوده‌که ویرانی بی‌اندازه گرده انبوهی‌را نابود یازخمی می‌سازد . ازروی خبر روزنامها ۴۸۳کس درچهاردانکه ودو دانکه وهزار جریب نابودگردیده . دراشرف وساری وآن پیرامونها نیز گزند بسیار روی داده .

ازروی خبر تلگرافها تادیری لرزش زمین بریده نشده گاه‌گاه رومی‌نموده واز اینجهت هنوز مردم ترس نموده درزیر سقف نمیخوابند . بسیاری ازآبادیهاهنوز بحال ویرانی بازمانده .

۶ - زمین لرز در ژاپون

ازشگفتی‌هاست‌که اندکی پس اززلزله مازندران زمین لرز بس سخت‌تری در ژاپون درجزیره فراموزا روی میدهدکه اژانس خبرآنرا داده وبگفته او سه‌هزار تن نابودگردیده و ده‌هزار خانه ویران شده ویازده هزار دیگر آسیب یافته . در روزهای نخست راه آهنها اززمین‌کنده شده راه آمدوشد بسته بوده است .

۷ - زمین لرز در عثمانی

درهمان زمان آژانس خبر زلزله دیگری را درخاك عثمانی میدهد بدینسان‌که

درخبری می‌گوید : درنواحی دیگور (درنواحی فارس) زمین لرز سختی رویداده‌که ۲۰۰ تن‌کشته و ۵۰۰ کس زخمی‌گردیده واز بسکه ویرانی رویداده فرستادن‌کسانی بدستگیری ممکن‌نشده‌است . درخبر دیگری گفته می‌شود درنواحی فارس‌از زمین لرز ۵۰۰ تن‌کشته شده و ۱۲۰۰ کس زخمی‌گردیده وهزاروسیصد خانه ویرانی یافته است .

۸ — گذر مسیو لاوال ازآلمان

ازخبرهایی‌که درآژانس بتازگی دیده میشود اینکه چون مارشال پیلسودسکی زمامدار معروف لهستان مرده وازهمه دولت‌هانمایندگان درورشو پایتخت لهستان‌گردآمده درانمیان مسیولاوال که در بازگشت از خاك شوروی بورشو رسیده یاژنرال‌گورنیك نماینده آلمان ملاقات نموده وگفتگوهایی باهم‌کرده اند سپس‌هم لاوال ازراه برلن بپاریس بازگشت نموده .

روزنامها باین دیدار وپیش‌آمد معناهایی میدهند وما نمیدانیم آن معناها تا چه اندازه درست است . بهرحال این خود نشانه ایست که آلمان‌کنون را روی‌نرم بدولتهای اروپا نشان میدهند وچنانکه گفتیم ازرأی انجمن جهانیان متأثرگردیده‌میخواهد درشتی‌را کنار بگذارند .

این خبررا هم آژانس میدهد که دریکی‌از روزنامهای اروپا نوشته شده : « سر دسته های لشکر آلمان براین عقیده اند که هیتلر وهمکاران او بسیار تند رفته اند و خواستار هستند که از آن تندی کاسته شود »

دو باره میگوییم که این خود نتیجه سودمندیست که از آن حکم انجمن بدست آمده . زیرا ازجنك بهرعنوانی جلو گیری شود آن عنوان‌را نیکوباید شمرد .

بااین رفتار که دولتهای اروپا کنون دارند ودر راه جلوگیری ازجنك اروپا هوشیارانه میکوشند ما میتوانستیم تا سالیانی بآینده اروپا امیدوار باشیم چیزیکه هست موضوع آمادگیهای جنگی وآنهمه ابزار هایی‌که تهیه میشود این امید هارا مبدل بنومیدی میسازد .

زیرا چنانکه‌بارها گفته ایم این آمادگیها خود مایه آنست‌که‌جنك را پدید آورد وهرگز نخواهد بود که پاره دولتها بآمادگیهای خود مغرور نگردیده واو طلب جنك نشود بویژه که همیشه سیاست اروپا دوروی دارد وماسخت نگرانیم که این‌کوششهایی که بنام جلوگیری ازجنك میشود نقشه های دیگری را در نهان همراه خود داشته باشد . بهر حال آینده را جز خدا کسی نمیداند ونباید پیش‌ازاین گفتگو ازآن داشت .